

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرهنگ انتظار (شرح کامل دعای عرفنی نفسک)

نویسنده:

سید عبدالله فاطمی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی و انتشاراتی رسائل

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	فرهنگ انتظار (شرح کامل دعای عرفنی نفسک)
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۷	سند دعا
۸	اللهم عرفنی نفسک...
۱۰	اللهم لا تمتنی میتة جاهلیة
۱۰	و لا ترغ قلبی بعد اذ هدیتنی
۱۱	اللهم فکما هدیتنی لولایة...
۱۱	و لین قلبی لولی امرک
۱۲	و عافنی مما امتحنت به خلقک
۱۳	و ثبتنی علی طاعة ولی امرک...
۱۴	اللهم انی اسئلك ان ترینی ولی امرک...
۱۵	اللهم اعذه من شر جمیع...
۱۶	اللهم و مد فی عمره...
۱۶	اللهم عجل فرجه و ایده بالنصر...
۱۷	و جدد به ما امتحی...
۱۷	اشاره
۲۱	سخن حق بروسوی
۲۲	معنای اختصاص علم غیب به خدا
۲۵	اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا...
۲۷	اصل دعا
۲۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فرهنگ انتظار (شرح کامل دعای عرفی نفسک)

مشخصات کتاب

عنوان: فرهنگ انتظار نام پدیدآور: سید عبدالله فاطمی (مشهور به: فاطمی نیا)، - ۱۳۲۵ مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی و انتشاراتی رسائل، ۱۳۷۵ مشخصات ظاهری: ص ۷۹ وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا (فهرست نویسی پیش از انتشار) یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: دعاها موضوع: مهدویت - انتظار موضوع: (م ح م د) بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق رده بندی کنگره: BP۲۶۷/۸ ف ۲۴ ف ۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۵-۵۸۱۹

مقدمه

دعایی که به شرح آن پرداخته ایم، دعاء عظیم القدری است که اسرار آن از عقول ما خارج است. علامه بزرگ، جمال السالکین و العارفین، رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طائوس الحسینی (مشهور به ابن طائوس - متوفای ۶۶۴ ه ق) که از اعظم فقهاء و محدثین و عرفاء شیعه است، در کتاب جمال الاسبوع (طبع سنگی صفحه ۵۲۱) درباره این دعا فرموده است: ...ایاک ان تهمل الدعاء به فاننا عرفنا ذلك من فضل الله جل جلاله الذي خصنا به، فاعتمد عليه. ترجمه: بر حذر باش از اینکه خواندن این دعا را مهمل بگذاری، ما به راستی (اهمیت) آن را شناختیم از فضل خدا - جل جلاله - که ما را بدان اختصاص داده، پس اعتماد کن بر آن. این تعبیر، اگر دقت در آن شود، مشعر به کشف و شهود است، و این بزرگوار چگونه اهل شهود نباشد در صورتی که بزرگان گفته اند: باب دیدار حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهیرین - به روی او باز بوده است. سید اسرار بسیاری داشته، که با مطالعه کتب او (البته همراه با علم، تقوا و طهارت) مخصوصا کتاب شریف کشف المحجبه، برخی مطالب [صفحه ۸] کشف می گردد. یکی از فوائد و مسائل مهم که در این دعا مندرج است، عبارت است از نکات و ظرائف مربوط به انتظار، یک منتظر، وقتی منتظر به حساب می آید که خود را قولا و فعلا و فکرا با مضامین این دعا تطبیق دهد، امید است عزیزان با تعمق در متن دعا این ظرائف را خود دریابند. و این فقیر را از دعا فراموش نفرمایند.

سند دعا

دعا از دو طریق از نائب اول مولای عالم. امام زمان - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهیرین - شیخ ابو عمرو عثمان بن سعید عمروی - قدس الله روحه - روایت شده، این مرد بزرگ، خدمت حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری - صلوات الله علیهما - را نیز درک کرده. عثمان بن سعید نزد آن دو امام عزیز بسیار مقرب بوده است، در عظمت وی همان بس که سه امام معصوم او را از مقربان و محرمان راز خود قرار داده اند. طریق اول: شیخ الطائفه، شیخ طوسی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب مصباح المتعجل (طبع سنگی صفحه ۲۸۹) دعا را از جماعتی از رواه حدیث روایت [صفحه ۹] کرده، و آنان از ابو محمد هارون بن موسی التلعکبری [۱]، و او از شیخ ابوعلی محمد بن همام [۲]، و او از شیخ ابو عمرو عثمان بن سعید عمروی - قدس الله روحه. شیخ محمد بن همان می گوید: شیخ عثمان بن سعید این دعا را بر من املاء فرمود و امر کرد مرا به خواندن آن. عبارت شیخ طوسی چنین است: اخبرنا جماعه عن ابي محمد هارون بن موسى التلعكبري ان ابا علي محمد بن همام اخبره بهذا الدعاء و ذكر ان الشيخ ابا عمرو العمری - قدس الله روحه - املاء علیه و امره ان يدعوه به، و هو الدعاء في غيبه القائم من آل محمد - علیه و عليهم السلام -. طریق

دوم: جمال السالکین، سید بن طاوس - نور الله ضریحه - در کتاب جمال الاسبوع پس از آنکه دعا را از طریق شیخ طوسی با همان اسناد روایت کرده، با اسناد دیگری هم نقل نموده و آن چنین است: سید روایت می کند از کسانی که [صفحه ۱۰] روایت می کنند از ابوالعباس احمد بن [۳] علی بن محمد بن العباس بن نوح، و او روایت می کند از شیخ اجل، شیخ صدوق - قدس الله روحه - و او روایت می کند از ابومحمد حسن [۴] بن احمد المکتب، و او روایت می کند از ابوعلی محمد بن همام، و او روایت می کند از شیخ اجل، عثمان سعید عمروی - رضوان الله تعالی علیه. پایان مقدمه [صفحه ۱۱] پاورقی [۱] ابومحمد هارون بن موسی التلعکبری الشیبانی از بزرگان و دانشمندان و رواه امامیه است، عظمت و عدالت او متفق علیه علماء است، وی به سال ۳۸۵ ه. ق وفات یافته است. [۲] شیخ اجل اقدم، ابوعلی محمد بن همام اسکافی بغدادی از بزرگان و میرزین شیعه است. تالیف عظیم القدری دارد به نام الانوار فی تاریخ الاثمه الاطهار، (این فقیر اثر ناچیزی دارد به نام عنوان الدرایه درباره این کتاب تحقیقی کرده است. (محمد بن همام به سال ۳۳۶ ه. ق وفات یافته است. [۳] به نظر قاصر می رسد که این بزرگوار همان باشد که نجاشی درباره او گفته: احمد بن نوح بن علی بن العباس بن نوح السیرافی نزیل البصره، کان ثقه فی حدیثه متقنا لما یرویه، فقیها بصیرا بالحديث و الروایه، و هو استاذنا و شیخنا، و من استفدنا منه، و له کتب کثیره اعرف منها: کتاب المصایح فی ذکر من روی عن الاثمه علیهم السلام لکل امام، کتاب القاضی بین الحدیثین المختلفین... این مرد بزرگ در کتب رجال به عنوان: احمد بن نوح بن علی، احمد بن محمد بن نوح و احمد بن عباس بن نوح، یاد شده و ظاهراً همه این عناوین مربوط به یک شخص است و او همان است که در اول اسناد سید بن طاوس ذکر شد. [۴] از مشایخ رئیس المحدثین، شیخ صدوق است.

اللهم عرفنی نفسک...

اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی رسولک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی ترجمه: خدایا خود را به من بشناسان، زیرا اگر خود را به من شناسانی من پیامبرت را نشناسم. خدایا پیامبرت را به من بشناسان، زیرا اگر پیامبرت را به من شناسانی حجت را نشناسم. خدایا حجت را به من بشناسان، زیرا اگر حجت را نشناسم، از دین خود منحرف و گمراه گردم. خدا خود را چگونه به بندگان می شناساند؟ منصور به حازم، که یکی از یاران حضرت صادق - علیه السلام - است، گوید به آن حضرت عرض کردم: انی ناظرت قوما فقلت لهم: ان الله اجل و اکرم من ان يعرف بخلقه، بل العباد یعرفون بالله. فقال: رحمک الله [۱]. ترجمه: من با گروهی مناظره کردم، به آنان گفتم: خدا بزرگتر و عزیزتر از این است که به آفریده هایش شناخته شود، بلکه بندگان به خدا شناخته شوند. امام - علیه السلام - فرمود: خدایت رحمت کند. [صفحه ۱۲] حضرت سید الساجدین علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - در دعاء سحر چنین می گوید: بک عرفتک و انت دلتنی علیک و دعوتنی الیک، و لولا انت لم ادر ما انت. ترجمه: من تو را (ای خدا) به خودت شناختم، و تو مرا به سوی خود راهنما شدی، و به سوی خود خواندی، و اگر تو نبودی (عنایت تو نبود) نمی دانستم تو چیستی؟ امیرالمومنین - صلوات الله علیه - می فرماید: اعرفوا الله بالله [۲] خدا را به خدا بشناسید. حضرت صادق - صلوات الله علیه - در ضمن یک بیان مفصل می فرماید: کیف یوحده من زعم انه عرفه بغیره، و انما عرف الله من عرفه بالله. پیش از ترجمه این حدیث به یک نکته علمی توجه کنیم: شیخ کلینی - قدس سره - و بعضی دیگر از دانشمندان، (باء) را در الله در حدیث امیرالمومنین - علیه السلام - و حدیث بعدی (باء) سببیت یا استعانت نگرفته اند، پس به رای آن بزرگان، اعرفوا الله بالله چنین تفسیر می شود: خدا را به مقام و شان شایسته خدایی بشناسید، خدا را به خدائی بشناسید. که مقصود رد بر مشبهه و مجسمه و منحرفین است. با این بیان، تفسیر حدیث بعدی به دست می آید. برخی دیگر از بزرگان و دانشمندان، (باء) را در حدیث حضرت صادق - [صفحه ۱۳] علیه السلام - (باء) سببیت یا استعانت گرفته اند. بعضی دیگر سببیت یا استعانت را یک وجه از وجوه تفسیر این قبیل احادیث قرار داده

اند، و آن دسته از دانشمندان که (باء) را به ضرس قاطع سببیت یا استعانت نگرفته اند گفته اند: (باء) اشاره ای به سوی سببیت یا استعانت دارد. هر گونه که باشد، با قطع نظر از سخنان آن بزرگان، از حدیث منصور بن حازم و فرازی که از دعاء حضرت سید الساجدین - صلوات الله علیه - آوردیم و صدها دلیل از قرآن و احادیث ثابت شد که خدا به خودش شناخته می شود، و چون قدرت بی پایان و رحمت بی کران دارد، از هزاران راه خود را به بنده اش می شناساند الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق. حکیم سنایی: به خودش کس شناخت نتوانست ذات او هم بدو توان دانست کرمش گفت مرا بشناس و رنه کشناسدش به عقل و حواس عقل رهبر و لیک تا در او فضل او مر ترا برد بر او ای شده از شناخت خود عاجز کی شناسی خدای را هرگز چون تو در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی و همها قاصر است ز اوصافش فهمها هرزه می زند لافش هست در وصف او به وقت دلیل نطق تشبیه و خامشی تعطیل عقل و جان را مراد و مالک اوست منتهای مرید و سالک اوست عقل ما رهنمای هستی اوست هستها زیر پای هستی اوست [صفحه ۱۴] فعل او خارج از درون و برون ذات او برتر از چگونه و چون ذات او را نبرده ره ادراک عقل و جان و دل در آن ره چاک عقل بی کحل آشنائی او بی خبر بوده از خدایی او [۳]. اکنون در این دعا که به ما یاد داده اند، آن را بخوانیم و ارباب کشف و شهود بر مداومت بر آن تاکید فراوان نموده اند، باید دقت کنیم بینیم دعا کننده با گفتن اللهم عرفنی نفسک از خدا چه می خواهد. این جمله دریایی است و تفسیر آن از عهده من و امثال من خارج است، لکن به عنوان کودکانه نادان چیزی که به نظر قاصر رسیده به عرض صاحب نظران می رساند: شناساندن خدا خود را به بندگان، مصداق های متعدد دارد: اگر خدا عقل بنده ای را نیرومند سازد تا بتواند در مظاهر قدرت و صنع عجیب حضرت حق، در آیات آفاق و انفس سیر کند، این یک مصداق از حقیقت خواهد بود. بالاتر از آن، این است که به قول مولایمان حضرت صادق - علیه الصلاه و السلام - عقل بنده را موید به نور گرداند تا ظرائف قرآن و حدیث را بفهمد و آن فهم را نردبان عبودیت قرار دهد تا به نور عبودیت به معرفه الربوبیه برسد. در این صورت محبت حضرت حق بر باطن آن بنده غالب آید. کار به اینجا که رسد، عبادت تنها جنبه کاشفیت پیدا کند. که مکشوف عنه، همان محبت است، پس بر حسب روایات معتبر، حضرت حق چشم و گوش بنده شود، سپس تعاملی بین نور و عبادت به وجود آید، سیر این تعامل از عقول ما برون [صفحه ۱۵] است و به قول شرف الدین بوسیری: و اذ حلت الهدایه قلبا نشطت للعباده الاعضاء جمال السالکین علامه بزرگ سید بن طاوس - قدس الله روحه - به فرزندش می فرماید: و ان عاملت الله بالصدق و التحقيق جعل قلبک مرآه تنظر بها ما یریده جل جلاله من العلوم من وراء ستر رقیق. ترجمه: اگر از راه صدق و تحقیق (راستی و حقیقت) با خدا معامله کنی، قلبت را آئینه ای قرار می دهد که با آن نگاه می کنی و می بینی هر دانشی را که او می خواهد، از پشت یک پرده نازک. خداشناسی ناقص و آمیخته با اوهام بشری سودمند و نجات بخش نخواهد بود. ای بسا مدعیان خداشناسی که خدا را نمی شناسد. گروهی به حضرت صادق - صلوات الله علیه - عرض کردند: ندعو فلا یتجابه لنا، قال: لانکم تدعون من لا تعرفونه. [۴]. ترجمه: دعا می کنیم مستجاب نمی شود. امام علیه السلام فرمودند: زیرا کسی را می خوانید که او را نمی شناسید. ای هواهای تو هوی انگیز وی خدایان تو خدای آزار با خداشناسی ناقص و آمیخته با اوهام پیامبر شناخته نشود، وقتی بنا باشد خدا صفات بشری داشته باشد و مفهوم لیس کمثله شیء فراموش گردد، پیامبر آن خدا هم در ضمن قرآن خواندن می گوید: تلک الغرائق العلی - [صفحه ۱۶] نعوذ بالله من الکفر و العصیان - پیامبر شناسی که ناقص شد، امام شناسی هم دشوار خواهد بود. آیا اگر کسی ما ینطق عن الهوی، ان هو الا- وحی یوحی را باور کند، درنگی در پذیرفتن امامت خواهد داشت؟ در اینجا محض نمونه تنها یک مثال از تاریخ ذکر می کنیم: صاحب تفسیر گرانقدر مجمع البیان در تفسیر سوره مبارکه معارج، به یک واسطه از حاکم حسکانی که از بزرگان علماء حنفی است، روایت کرده که او از طرق خود از حضرت امام صادق - علیه السلام - چنین روایت نموده است: لما نصب رسول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام یوم غدیر خم و قال: من کنت مولاه فعلی مولاه. طار ذلک فی البلاد فقدم علی النبی صلی الله علیه و آله النعمان بن الحرث الفهری فقال: امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله و انک

رسول الله و امرنا بالجهاد و الحج و الصوم و الصلاه و الزكاه فقبلناها ثم لم ترض حتى نصبت هذا الغلام فقلت: من كنت مولاه فعلى مولاه فهذا شىء منك او امر من عند الله؟ فقال: و الله الذى لا اله الا هو ان هذا من الله. فولى النعمان الحرث و هو يقول: اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجاره من السماء. فرماه الله بحجر على راسه فقتله. و انزل الله تعالى سال سائل بعذاب واقع. ترجمه: چون رسول اکرم - صلى الله عليه و آله - على - عليه السلام - را روز غدیر خم به امامت نصب فرمود و گفت: من هر که را مولا هستم على مولای اوست، این خبر در شهرها پراکنده شد. شخصی به نام نعمان بن حارث از راه [صفحه ۱۷] دور به محضر پیامبر رسید و گفت: ما را امر کردی از جانب خدا که گواهی دهیم بر اینکه معبود بر حقى جز خدا نیست و تو پیامبر خدا هستی، و ما را فرمان دادی به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات و ما همه را پذیرفتیم، سپس تو به این همه خرسند نشدی و حالا این جوان را به خلافت خود نصب نمودی و گفتی: من كنت مولاه فعلى مولاه، پس این نصب، چیزی از جانب تو است یا فرمانی است از نزد خدا؟ پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که جز او معبود بر حقى نیست این امر از جانب خدا است. نعمان با شنیدن این سخن پشت کرد و به راه افتاد در حالی که می گفت: خدایا اگر این مساله خلافت على حق است و از جانب توست سنگ از آسمان بر ما بباران - پس خدا سنگی بر سر او زد و او را هلاک نمود، و آیه سال سائل بعذاب واقع را فرو فرستاد. ناگفته نماند که این حدیث را حاکم حسکانی از طرق متعدد در کتاب شواهد التنزیل آورده طالبان تفصیل به آن رجوع کنند. پاورقی [۱] توحید صدوق ط مکتبه الصدوق ص ۲۸۵. [۲] توحید صدوق ص ۲۸۶. [۳] حدیقه سنایی، ط مدرس رضوی ص ۶۴، ۶۳. [۴] توحید صدوق ص ۲۸۹.

اللهم لا تمتنی میتة جاهلیة

اللهم لا- تمتنی میتة جاهلیة. ترجمه: خدایا مرا به مرگ جاهلیت نمران. [صفحه ۱۸] شرح روایات بسیار وارد شده دال بر اینکه هر کس بمیرد و امام زمان خویش را شناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. حضرت صادق - صلوات الله علیه - از جد بزرگوار خود رسول اکرم - صلى الله عليه و آله - روایت کرده که فرمودند: من مات لا- يعرف امامه مات میتة جاهلیة [۱]. ترجمه: هر که بمیرد در حالی که امام خود را نمی شناسد به مرگ جاهلیت مرده است. توضیح: مقصود از مردن به مرگ جاهلیت در این حدیث و احادیث دیگر این است که امام شناس بهره ای از اسلام ندارد، همان گونه که اهل جاهلیت بهره ای از اسلام نداشتند. نیز از آن حضرت از قول رسول اکرم - صلى الله عليه و آله - روایت شد که فرمود: من مات لا يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة پاورقی [۱] غیبت نعمانی ط جدید ص ۱۳۰.

و لا ترغ قلبی بعد از هدیتنی

و لا ترغ قلبی بعد از هدیتنی. ترجمه: و قلبم (باطنم) را از حق منحرف و مایل مگردان پس از آن که هدایتیم [صفحه ۱۹] فرموده ای. شرح خداوند مهربان اجل و اکرم از این است که بنده ای را بدون علت و ابتداء گمراه کند، ولی در اثر گناه و معصیت و ظلم و جور، خدا نور هدایت را از باطن بنده قطع می کند. وقتی هدایت قطع شد گمراهی به دنبال آن خواهد آمد. و این یک کیفر است. در سوره مبارکه صف در مورد قوم حضرت موسی - سلام الله علیه - می خوانیم: و اذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذوننی و قد تعلمون انی رسول الله الیکم فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم و الله لا یهدی القوم الفاسقین [۱]. ترجمه: و چون موسی گفت به قوم خود ای قوم من، چرا آزار می دهید مرا و حال آن که می دانید من فرستاده خدا به سوی شمایم. پس زمانی که منحرف گشتند خدا دل هایشان را منحرف ساخت، و خدا گروه فسق پیشه را راهنمایی نکند. خدا به آنان عقل و هوش و استعداد داده بود، خدا را شناخته بودند، پیامبرش را شناخته بودند، پس از این همه مواهب، کسی را که علم به پیامبری او داشتند می آزرندند. آیا چنین مردمی مستحق قطع فیض الهی نیستند؟ در اینجا از خدا می خواهد که توفیقش دهد تا از طریق اهل بیت - [صفحه ۲۰] علیهم الصلاه و

السلام - منحرف نگردد. پاورقی [۱] صف: ۵.

اللهم فکما هدیتنی لولایه...

اللهم فکما هدیتنی لولایه من فرضت علی طاعته من ولایه و لایه و لایه امرک بعد رسولک صلواتک علیه و آله حتی والیت و لایه امرک امیر المومنین علی بن ابی طالب و الحسن و الحسین و علیا و محمدا و جعفرا و موسی و علیا و محمدا و علیا و الحسن و الحجه القائم المهدی صلواتک علیهم اجمعین اللهم فثبتنی علی دینک و استعملنی بطاعتک. ترجمه: خدایا همان گونه که مرا هدایت کردی و به ولایت کسانی که طاعتشان را بر من واجب فرموده ای که آن ولایت، ولایت والیان امر توست پس از رسالت - درود و رحمت بر او و خاندانش باد - تا پذیرفتم ولایت والیان امرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم مهدی را - صلوات بر همگی آن بزرگان باد - پس مرا بر دینت ثابت و استوار بدار و توفیق طاعتت را به من مرحمت فرما. [صفحه ۲۱] شرح از این بخش از دعاء، دو مطلب اساسی فهمیده می شود: الف - اسلام واقعی که همان تشیع است وقتی تحقق می یابد که فرد مکلف، امامت و ولایت همه دوازده امام را بپذیرد، و همه را امام و مفترض الطاعه و متصل به غیب و منصوب من عند الله بداند، و اگر به برخی از این بزرگان جهان عشقی بورزد و ارادتی پیدا کند و احیانا کتابی هم درباره اش بنگارد و با برخی دیگر کار نداشته باشد، اسلام واقعی و تشیع او ناقص است. به این حدیث پر نکته توجه کنیم [۱]:

عن محمد بن تمام قال: قلت لابی عبد الله - علیه السلام - ان فلانا یقرئک السلام و یقول لک: اضمن لی الشفاعه، فقال: ا من موالینا؟ قلت: نعم، قال: امره ارفع من ذلک، قال: قلت: انه رجل یوالی علیا و لم یعرف من بعده من الاوصیاء، قال: ضال، قلت اقر بالائمه جمیعا و جحد الآخر، قال: هو کمن اقر بعیسی و جحد بمحمد - صلی الله علیه و آله - او اقر بمحمد و جحد بعیسی، نعوذ بالله من جحد حجه من حججه. ترجمه: محمد بن تمام گفت: به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم: فلانی سلامت می رساند و می گوید به تو: برایم ضمانت شفاعت کن. امام فرمودند: او از معتقدین به ولایت ما است؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: کار او بالاتر از آن است (ظاهرا اشاره به گمراهی آن مرد است). گفتم: او مردی [صفحه ۲۲] است که به ولایت علی - علیه السلام - معتقد است لکن اوصیاء پس از او را نشناخته، امام فرمود: او گمراه است. گفتم: اقرار به همه ائمه (یعنی امامتشان) نمود، آخری را منکر شده است. فرمود: او به کسی ماند که اقرار به نبوت عیسی آورده و منکر محمد - صلی الله علیه و آله - است، یا اقرار به محمد - صلی الله علیه و آله - آورده و منکر عیسی گردیده است، پناه می بریم به خدا از انکار یک حجت از حجت های او. و باید توجه داشت که از جمله (فثبتنی علی دینک) معلوم می شود که دین واقعی اعتقاد به امامت ائمه - علیهم السلام - است. ب - پس از اینکه سخن از ولایت و امامت همه ائمه - صلوات الله علیهم - به میان می آید و دعا کننده از خدا می خواهد که او را بر این طریق استوار بدارد، سپس می گوید: (و استعملنی بطاعتک) توفیق طاعت خدا را از خدا می خواهد، معلوم می شود که طاعت خدا و پیروی از فرمان های حضرت حق وقتی تحقق می یابد که انسان مطیع ائمه باشد، و گر نه طاعتی تحقق نخواهد یافت جز ظواهری که از جهال جهان دلبری کند. من اطاعکم فقد اطاع الله، و من عصاکم فقد عصی الله. پاورقی [۱] غیبت نعمانی ط جدید ص ۱۱۲.

و لین قلبی لولی امرک

[صفحه ۲۳] و لین قلبی لولی امرک. ترجمه: و دلم را برای ولی امرت نرم و مهربان گردان. شرح شاید مقصود این باشد که دلم را پذیرای امام زمان - علیه الصلاه و السلام - قرار ده. یعنی ایمان به امام زمان - علیه السلام - را در باطنم به وجود بیاور، و بعید نیست در کلمه لین نکته ای نهفته باشد و آن اینکه ایمان به وجود امام - علیه السلام - همراه با اشتیاق و مهر و محبت درخواست می گردد، و گر نه یک ایمان خشک و فاقد آثار در بعضی از دلها پیدا می شود. و لب کلام این است که امام زمان شناسی و ایمان به

آن حضرت عقل خاصی می خواهد و نوعی عنایت است. به یک حدیث عجیب و پر اسرار توجه کنیم: ابو خالد کابلی در ضمن یک حدیث مفصل از حضرت سید الساجدین علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - نکته مهمی در وصف منتظران امام زمان - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهیرین - نقل می کند: یا ابا خالد ان اهل زمان غیبه القائلین بامامته و المنتظرین لظهوره، افضل من اهل کل زمان، لان الله تبارک و تعالی اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفه ما صارت به الغیبه عندهم بمنزله المشاهده، و جعلهم فی ذلک الزمان بمنزله المجاهدین بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله، بالسيف اولئك المخلصون حقا و شیعتنا صدقا، و الدعاه الی دین الله عز و جل سرا و جهرا). [۱]. [صفحه ۲۴] ترجمه: ای اباخالد، به راستی اهل زمان غیبت امام دوازدهم که قائل به امامت او و منتظر ظهورش هستند، از اهل هر زمانی با فضیلت ترند، زیرا خداوند تبارک و تعالی نوعی عقل و فهم و معرفت به آنان عطا فرموده که به وسیله آن عقل و فهم خاص، غیبت نزد آنان به منزله مشاهده و رویت گردیده است. و خداوند آنان را در آن زمان همانند مردمی که در رکاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شمشیر می زدند قرار داده، آنان به حق مخلصانند و به راستی شیعیان ما هستند. و آنها هستند که مردم را نهانی و آشکارا به سوی دین خدا می خوانند. در مضامین حدیث دقت کنیم: (من) در جمله اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفه برای تبعیض است، و نمی توان غیر از تبعیض معنای دیگری برای آن قائل شد. اگر امام - علیه السلام - می فرمود: اعطاهم العقول و الافهام فصارت الغیبه بها عندهم بمنزله المشاهده یعنی خداوند به آنان عقل ها و فهم ها ارزانی داشته پس به وسیله آن عقل ها و فهم ها غیبت نزد آنان مانند رویت شده، اگر تعبیر چنین می بود چه استفاده ای از آن می شد؟ و با تعبیر حقیقی امام که نقل کردیم چه فرقی داشت؟ آیا جز این است که تعبیر فرضی، مطلق عقل و فهم را وسیله امام زمان شناسی می داند؟ پس در این صورت همه نفوس جهان (جز مشتی مستضعف، یا ناتوان های ذهنی و فکری) باید امام زمان شناس باشند، در صورتی که نه تنها همه نفوس جهان امام زمان شناس نیستند بلکه همه [صفحه ۲۵] مسلمان ها هم آن حضرت را نمی شناسند. بالاتر از این، حتی بعضی از علماء و اهل تتبع هم معرفتی به آن حضرت - آن گونه که شاید و باید - ندارند، پس هر عقل و فهمی وسیله امام زمان شناسی نیست. بر می گردیم به تعبیر حقیقی امام - علیه السلام - و از آن (من تبعیض) یک دریا سود می بریم، و همان گونه که گفتیم، می فهمیم که عقل امام زمان شناسی عقل خاصی است، و امام زمان شناسی عنایت الهی است، وای بسا در اینجا اسراری باشد که از عهده این اوراق خارج است. و الله یقول الحق و هو یمهدی السبیل. پاورقی [۱] کمال الدین ط آخوندی. ۳۲۰:۱.

و عافنی مما امتحنت به خلقک

و عافنی مما امتحنت به خلقک. ترجمه: و مرا معاف بدار از آنچه آفرید گانت را بدان آزموده ای. شرح این جمله ظاهرا - خدا دانا است - به دو آزمایش عام و خاص اشاره دارد: آزمایش عام عبارت است از آزمودن مردم به کل مساله ولایت و امامت اهل بیت - علیهم الصلاه و السلام - چنانکه در این باره احادیث وارد شده، و عنوان (باب حطه) و اطلاق آن بر اهل بیت در آن احادیث ناظر به این معنا است، و در زیارت پر نور و پر اسرار جامعه کبیره می خوانیم: و الباب المبتلی به [صفحه ۲۶] الناس، به طور مسلم مردم به مساله ولایت و امامت آزموده شدند، و اکثر، از این امتحان با روی سفید بیرون نیامدند. آزمایش خاص، در خصوص حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهیرین - می باشد که در زمان غیبت آن حضرت گروهی از مردم بر می گردند و زبان به اعتراض گشوده و احیانا منکر می شوند، - نعوذ بالله من شرور انفسنا و من شر شیاطین الجن و الانس. رئیس المحدثین شیخ صدوق - رضوان الله تعالی علیه - از حضرت امام حسین - صلوات الله علیه - چنین روایت کرده: منا اثنا عشر مهدیا، اولهم امیر المومنین علی بن ابی طالب، و آخرهم التاسع من ولدی، و هو الامام القائم بالحق، یحیی الله به الارض بعد موتها، و یظهر به دین الحق علی الدین کله و لو کره المشرکون، له غیبه یرتد فیها اقوام و یثبت فیها علی الدین آخرون، فیوذنون و یقال لهم: متی هذا الوعد

ان كنتم صادقین، اما ان الصابر فی غیبتہ علی الاذی و التکذیب بمنزلہ المجاہد بالسیف بین یدی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ. [۱]. ترجمه: دوازده مهدی از ما خاندان است، اولشان امیرالمومنین علی بن ابی طالب، و آخرشان نهمین از فرزندان من و او امام قائم به حق است. خدا به واسطه او زمین را زنده کند پس از آن که مرده باشد و به وسیله او دین حق را غالب می کند بر همه ادیان اگر چه مشرکان کراحت داشته باشند، او را [صفحه ۲۷] غیبتی است که در آن غیبت اقوامی مرتد گشته و گروهائی بر دین استوار مانند، پس آنان (آن دسته که بر دین استوار مانند)، آزار داده شوند و به آنها گفته می شود: این وعده کی می رسد اگر راست می گوئید؟ (به هوش باشید) به راستی کسی که در غیبت او در برابر آزار و تکذیب شکبیا باشد، او به منزلت کسی است که در رکاب رسول اکرم - صلی اللہ علیہ و آلہ - شمشیر می زند. پاورقی [۱] کمال الدین ط آخوندی ۱: ۳۱۷.

و ثبتنی علی طاعه ولی امرک...

و ثبتنی علی طاعه ولی امرک الذی سترته عن خلقک و باذنک غاب عن بریتک و امرک ينتظر و انت العالم غیر المعلم بالوقت الذی فیہ صلاح امر ولیک فی الاذن له باظهار امره و کشف ستره فصبرنی علی ذلک حتی لا احب تعجیل ما اخرت و لا تاخیر ما عجلت و لا- کشف ما سترت و لا- البحث عما کنت و لا انازعک فی تدبیرک و لا اقول لم و کیف و ما بال ولی الامر لا یظهر و قد امتلات الارض من الجور و افوض اموری کلها الیک. ترجمه: و مرا ثابت دار بر طاعت ولی امرت که او را پنهان داشته ای از خلقت، و او به اذن تو از آفریدگانت غایب گشته و در انتظار امر تو است، و تو دانای بدون معلم هستی به وقتی که صلاح ولی امرت در آن است، در اذن دادن به او [صفحه ۲۸] در اظهار امرش و پرده بر گرفتن از خودش، پس مرا در برابر آن شکیباساز تا دوست نداشته باشم تعجیل چیزی را که تو آن را به تاخیر انداختی و تاخیر چیزی را که تو در آن تعجیل فرمودی، و نخواهم پرده برداری از آنچه تو پوشانیده ای و کاوش نکنم چیزی را که تو آن را مکتوم داشته ای و با تو در تدبیرت نستیزم و نگویم: برای چه، و چگونه، و چه شده است ولی امر را که ظاهر نمی گردد، در حالی که زمین پر از جور و ستم شده است؟ و همه کارهایم را به تو می سپارم. شرح مقصود از ثابت ماندن بر طاعت حضرت ولی امر - صلوات الله علیه - ثابت ماندن بر طاعت رسول خدا و ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - است، زیرا امام زمان - علیه السلام - در ظاهر نیست که امر یا نهی فرماید. و هر شیعه ای که در زمان غیبت عمل به وظیفه کند و به تطهیر نفس پردازد، به نسبت کوشش خود مورد اشراف خاص امام زمان - صلوات الله علیه - قرار می گیرد، چه خود آن اشراف را بفهمد یا نفهمد. این فقیر بارها در مباحث و دروسی که برای دوستان داشته ام گفتم: بالاترین آرزوی هر شیعه پاک و خالصی، زیارت وجه الله یعنی طلعت نازنین ولی عصر - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین - است، و شکی در این نیست. لکن باید توجه داشت به اینکه مهم تر از زیارت حضرت، راضی بودن [صفحه ۲۹] آن مولای عالم از ما است، و بالاترین مقام برای یک شیعه همان است. مساله زیارت و تشرف را با همه عشق و شوری که نسبت بدان داریم باید به خودشان بسپاریم، چنانکه در همین دعاء در فرازهایی که اکنون به شرح آن اشتغال داریم خواندیم: و افوض اموری کلها الیک. مرحوم والد - قدس الله نفسه الزکیه - که از کبار اولیاء و علماء بود، سرگذشت یک تائب را (کسی که توبه کرده بود و داستان مفصلی داشت) برایم نقل فرمود. اجمال آن تفصیل این بود: فردی از شیعیان پس از عمری ارتکاب به معاصی و حب ریاست متنبه می گردد و توبه می کند، البته توبه او توبه حقیقتی بوده، و پس از مختصر سرگردانی، به خدمت حضرت خاتم السفراء الالهیین - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین - شرفیاب می گردد بدون اینکه حضرتش را بشناسد. امام - علیه السلام - نشانی یکی از علماء ربانی آن زمان را به او مرحمت می فرماید و او را روانه خانه آن عالم می سازد. شخص تائب آن عالم را پیدا می کند و پس از چند روز حشر و نشر و رفت و آمد، آن عالم از قرائن در می یابد که این شاگرد فرستاده امام زمان - علیه السلام -، توضیحی به او نمی دهد، می گوید: اگر آن آقا را (آقائی که نشانی مرا به تو داده) ملاقات کردی بگو استادم سلام رساند و گفت: من می توانم به خدمت شما شرفیاب

شوم؟ پس از آن گفت و گو با فاصله کم یا زیاد، شاگرد، امام - علیه السلام - را می بیند، البته بدون اینکه بشناسد، و پیام استاد را به عرض مبارک می رساند، [صفحه ۳۰] امام - علیه السلام - قریب به این مضامین می فرماید: به او بگو ما از تو راضی هستیم، ولی فعلا- صلاح نیست تو مرا ببینی. مساله زیارت حضرت در طول غیبت کبری برای هزاران نفر اتفاق افتاده ولی همگی حساب و کتاب دقیقی داشته و مانند کارهای روزمره دنیا ما نیست که روی آن نظر بدهیم. اصل همان ثابت بودن بر طاعت حضرت ولی امر - صلوات الله علیه - است که در اول این فرازا خواندیم و ثبوتی علی طاعه ولی امرک. و همان گونه که پیشتر اشاره شد، اشراف خاص امام زمان - صلوات الله علیه - فقط با اطاعت از دستورهای رسول اکرم و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - حاصل می گردد، چه این اشراف را بفهمیم یا نفهمیم: گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی رزق معنوی هم در همان جا است. فافهم. با دقت در این فرازا معلوم می شود که پاره ای سخنان زائد که بعضی تفوه به آنها می کنند ممنوع و قدغن اعلام گردیده است، هر چند از روی محبت باشد. مانند اینکه: امام زمان - علیه السلام - چرا ظهور نمی کند؟ مگر نگفتند: زمین وقتی پر از ظلم و جور شد حضرتش ظهور می کند؟ امام زمان در کدام منطقه زندگی می کند؟ آیا امام زمان - علیه السلام - همسر و فرزندان دارد؟ شیعه منتظر باید از این قبیل سخنان بی فائده و بی مورد اجتناب کند، [صفحه ۳۱] چیزی که خدا آن را مکتوم داشته و پرده بر آن کشیده، خلاف خضوع عبودیت است بندگان در مورد آن سخنی گویند، و لا البحث عما کتم اشاره به همان است. منتظر، عوض این قبیل سخنان، باید امام - علیه السلام - را دعا کند، به دعاهایی که از خود معصومین - علیهم السلام - به ما رسیده. ادعیه غیبت امام علیه السلام هر کدام یک دریای نور است، اسرار توحید و رموز ولایت و صدها نکته اخلاقی و عرفانی و اصول سیر و سلوک در این دعاها مستتر و مندرج است، شیعه و یک منتظر واقعی باید از این ادعیه بهره یابد، با تعمق در مضامین آنها بنگرد، آخر این همه دستور که در زمان غیبت به ما داده شده، این دعا را بخوانید، فلان عمل انجام دهید - نعوذ بالله - بی جهت و بی حکمت نیست، منتظر باید با پاکی و تقوی به اسرار این دستورها برسد. این اسرار از عقل من و امثال من خارج است. - رزقنا الله تعالی - و اگر نرسید تعبدا قبول کند و عمل نماید. دخالت های غیر عالمانه در مسائل امام زمان - علیه السلام - و عوامانه ساختن و مبتذل نمودن آنها حرام است. ما در این باره درد دل بسیار داریم و در اینجا نمی توانیم همه آنها را مطرح سازیم، فقط اجمالا عرض می کنیم: همان گونه که پیش از این هم اشاره کردیم، در طول غیبت کبری، هزاران نفر امام زمان - علیه السلام - را رویت نموده اند و شکی در این نیست، لکن این دلیل نمی شود بر این که ما سخن هر [صفحه ۳۲] صاحب ادعایی را بپذیریم، و - نعوذ بالله - امام زمان دیدن را بی در و پیکر قلمداد کنیم، گاهی شنیده می شود که در مورد فردی، خیلی آسان می گویند: او رابطه مستقیم با آقا دارد - و اینجا است که دکان ها باز می شود و عده ای مطرح می شوند. خدا را شاهد و گواه می گیرم که روی سخن با شخص خاص یا گروه خاصی ندارم. من به عنوان یک برادر دلسوز و یک طلبه بی مقدار هشدار می دهم به آن کسانی که از عشق مردم به ساحت مقدسه امام زمان - روحی فداه - سوء استفاده می کنند، به فضل الهی یقین دارم به اینکه اگر کسی عالما و عامدا از عشق مردم به امام - علیه السلام - سوء استفاده کند، و حرفهای بزرگتر از دهان خود زند و در مسائلی که بوئی از حقیقت آنها نیافته دخالت کند، نزد امام زمان رو سیاه بوده و حضرتش از او ناراضی است. اکنون پس از این هشدار لحظاتی با خود خلوت کنید و از خودتان بپرسید: آیا سلطنت عالم از آن ما باشد ولی امام زمان - علیه السلام - از ما ناراضی باشد، سودی دارد؟ تا چه رسید به چند آفرین و احسن یا منافی ناپایدار و زود گذر، عاقل را اشارتی کافی است. و الله يقول الحق و هو یهدی السبیل. یک نکته نحوی در آنجا می گوید: و افوض اموری کلها الیک در نسخ تصحیح شده (افوض) مرفوع نوشته شده. در این صورت (واو) در (و افوض) باید واو استیناف محسوب گردد. فقیر عرض می کند: بعید نیست که واو، واو عطف [صفحه ۳۳] باشد و (افوض) عطف به (لا احب) شود، و در این صورت (افوض) منصوب خوانده می شود.

اللهم انی اسئلك ان ترینی ولی امرک...

اللهم انی استلک ان ترینی ولی امرک ظاهرا نافذ الامر مع علمی بان لک السلطان و القدره و البرهان و الحجه و المشیه و الحول و القوه فافعل ذلک بى و بجمیع المومنین حتى نظر الی ولی امرک صلواتک علیه ظاهر المقاله واضح الدلاله هادیا من الضلاله شافیا من الجهاله ابرز یا رب مشاهدته و ثبت قواعدہ و اجعلنا ممن تقر عینہ برویتہ و اقمنا بخدمته و توفنا علی ملتہ و احشرنا فی زمرته. ترجمه: خدایا از تو می خواهم ولی امرت را به من بنمایانی آشکارا، در حالی که امرش نافذ است، با اینکه می دانم تسلط و قدرت و برهان و حجت (دلیل) و اراده و حرکت و نیرو مخصوص تو است. پس این دیدار را نصیب من و همه مومنان بگردان، تا ولی امرت را - صلوات تو بر او باد - با گفتار آشکار و راهنمایی واضح و روشن ببینیم، در حالی که هدایت کننده از گمراهی و شفافبخش از نادانی است. ای پروردگار من مشاهده او را آشکار و علنی گردان، و پایه های حکومت و کارش را استوار کن، و ما را از کسانی قرار دهد [صفحه ۳۴] که چشمشان به دیدار او روشن گردد، و ما را به خدمتش پایدار فرما، و ما را بر کیش او بمیران، و در گروه او محشور بدار. شرح در اینجا دعا کننده دیدار خصوصی امام - علیه السلام - را از خدا نمی خواهد، بلکه ظهور حضرتش را مسالت می دارد، و جمله های: (ظاهرا نافذ الامر) و (ابرز یا رب مشاهدته و ثبت قواعدہ) این مفهوم را می رسانند. و اما آنجا که می گوید: (مع علمی بان لک السلطان و القدره و البرهان و الحجه و المشیه و الحول و القوه) نکات بسیار باریک و اسرار فراوان در جملات هست که البته من و امثال من نصیبی از آن اسرار نداریم. در عین روسیاهی دو وجه در تفسیر این جمله به خاطر فاطر رسیده که به عرض می رسد: الف - اینکه این جمله ها مربوط به همان زمان دعا کردن باشد: یعنی خدایا من ظهور امام - صلوات الله علیه - را از تو می خواهم و حاجت به این بزرگی از درگاهت مسالت می دارم، به این خاطر است که تو را خدای قادر و فعال ما یشاء می دانم، و می دانم هیچ تحولی، حرکتی و امری در عالم بی اراده تو صورت نگیرد، و تو اختیار هستی و زمام همه امور را در دست پر قدرت خود داری، یکی از امور عالم، ظهور آن حضرت است و آن بی مشیت تو حاصل نشود. مانند اینکه کسی بگوید: خدایا من از تو آموزش می طلبم چون می دانم [صفحه ۳۵] تو مهربانی و رحمان و رحیم هستی. ب - اینکه این قسمت از دعا مربوط به هنگام ظهور حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - و زمان رویت آن عزیز خدا باشد: یعنی خدایا، آن هنگامی که من امام - علیه السلام - را زیارت می کنم، به من توفیق مرحمت فرما که نور آن حضرت، به خاطر ضعف بشری که من دارم، مرا از دیگر انوار (که آن انوار نیز جدا از نور حضرتش نیست) غافل نسازد. فافهم و تأمل: هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار هم مشام دلم از زلف سمن سای تو خوش در ره عشق که از سیل بلا نیست گذار کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش در بیابان طلب گر چه ز هر سو خطریست می رود حافظ بی دل به تولای تو خوش

اللهم اعذه من شر جمیع...

اللهم اعذه من شر جمیع ما خلقت و ذرات و برات و انشات و صورت و احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینہ و عن شمالہ و من فوقہ و من تحته بحفظک الذی لا یضیع من حفظته به و احفظ فیه رسولک و وصی رسولک علیه و آله السلام [صفحه ۳۶] ترجمه: خدایا او را پناه ده از شر هر چیز که آفریده ای و زیاد و منتشر ساخته ای) و (ایجاد کرده ای) و پدید آورده ای و صورت ساخته ای، و او را نگاه دار از پیش رو و پشت سر و راست و چپ و زیر قدمهایش، با آن حفظت که هر کس را با آن حفظ کنی، ضایع نگردد. و حفظ کن درباره او رسولت و وصی رسولت را - سلام بر او و خاندانش. شرح و احفظ فیه رسولک و وصی رسولک حفظ کن درباره او رسولت و وصی رسولت را، این تعبیر، تعبیر خاصی است، و شاید مفاهیم زیادی داشته باشد، یک مفهوم که به نظر قاصر می رسد شاید چنین باشد: یعنی با ظهور امام - علیه السلام - و حکومتش در روی زمین و غلبه آن حضرت بر ظالمان و جباران روزگار، گفته های رسول اکرم و امیرالمومنین - صلوات الله علیهما و آلهما - درباره حضرت صاحب الامر -

علیه السلام - ظهور و مصداق پیدا می کند. و آن همه اخبار و احادیث که درباره امام - علیه السلام - و حکومتش وارد شده، عینیت می یابد، در نتیجه وجهه رسول اکرم و امیرالمومنین در نظر جهانیان حفظ می گردد، و آن دسته از دشمنان و کفار یا مسلمانان بریده از اهل بیت - صلوات الله علیهم - که پیوسته شماتت منتظران را می کردند و می گفتند: متى هذا الوعد ان کنتم صادقین می بینند که همگی این گفتارها جز صدق و حق نبوده است. [صفحه ۳۷]

اللهم و مد فی عمره...

اللهم و مد فی عمره و زد فی اجله و اعنه علی ما ولیته و استرعیته و زد فی کرامتک له فانه الهادی المهدی و القائم المهدی و الطاهر التقی الزکی النقی الرضی المرضی الصابر الشکور المجتهد اللهم و لا تسلبنا یقین طول الامد فی غیبه و انقطاع خبره عنا و لا تنسنا ذکره و انتظاره و الایمان به و قوه یقین فی ظهوره و الدعاء له و الصلوه علیه حتی لا یقطننا طول غیبه من قیامه و یکون یقیننا فی ذلک کیقیننا فی قیام رسولک صلواتک علیه و آله و ما جاء به من وحیک و تنزیلک فقولنا علی الایمان به حتی تسلک بنا علی یدیه منهاج الهدی و المحجه العظمی و الطریقه الوسطی و قونا علی طاعته و ثبتنا علی متابعته و اجعلنا فی حربه و اعوانه و انصاره و الراضین بفعله و لا تسلبن ذلک فی حیوتنا و لا عند وفاتنا حتی تتوفانا و نحن علی ذلک لا شاکین و لا ناکثین و لا مرتابین و لا مکذبین. ترجمه: خدایا عمرش را طولانی گردان، و در مدتش بیفزای، و او را یاری ده بر آنچه ولایتش را به او داده ای و تحت رعایتش گذاشته ای، و کرامت را برایش افزون فرما، زیرا اوست راهبر و رهیاب و قائم و استوار بر هدایت و پاک و با تقوی و پاکیزه و خالص و دوستدار و پسندیده و شکیبا و شاکر و کوشا، خدایا [صفحه ۳۸] یقینمان را از ما مگیر به واسطه طول مدت در غیبت او و انقطاع خبرش از ما، و فراموشمان مگردان یادش را، و انتظار او و ایمان به حضرتش را و قوت یقین به ظهورش و دعا و رحمت و درودمان را برایش، تا طولانی بودن غیبت او ما را از قیامش نومید نگرداند، و یقینمان درباره آن همانند یقینمان باشد درباره قیام پیامبرت - رحمت و درود تو بر او و خاندانش باد - و آنچه از وحی و تنزیل از جانب خدا آورده است، پس دل های ما را برای ایمان به حضرتش نیرومند گردان، تا راهمان بری به دست او بر طریق آشکار هدایت و شاهراه حق و طریقه میان دین، و ما را برای اطاعت او نیرومند فرما، و بر پیروی از او پایدارمان بدار، و ما را در گروه و یاران و انصارش و خوشنودان به کار او قرار ده، و این توفیق و عقیده را از ما مگیر، نه در زندگی ما و نه به هنگام مرگمان، تا ما را بر این عقیده بمیرانی، در حالی که شک کننده و پیمان شکن و اهل ریب و تکذیب نیستیم. شرح آنجا می گوید: حتی تسلک بنا علی یدیه منهاج الهدی تا آخر، نحوین گفته اند: (حتی) برای انتهای غایت است. در اینجا می توان دو غایت حسی و معنوی برای حتی تصور نمود: الف - یعنی ذکر و انتظار امام - علیه السلام - را از یادمان مبر، و یقین به قیام حضرتش را به ما مرحمت فرما، و ایمان ما را به آن حضرت نیرومند گردان تا [صفحه ۳۹] هنگامی که امام ظهور کند و تو ای خدا به دست مبارک او ما را در شاهراه هدایت قرار دهی، و این همان غایت حسی است. ب - و شاید مقصود این باشد که این مواهب را (که در بالا گفته شد) به ما مرحمت کن و ایمان به امام - علیه السلام - را در ما نیرومند گردان تا در اثر این سابقه ایمان و یقین، لیاقت و استحقاق رفتن راه آن حضرت را پیدا کنیم، این است معنای غایت معنوی و باطنی.

اللهم عجل فرجه و ایده بالنصر...

اللهم عجل فرجه و ایده بالنصر و انصر ناصریه و اخذ خاذلیه و دمدم علی من نصب له و کذب به و اظهر به الحق و امت به الجور و استنقذ به عبادک المومنین من الذل و انعش به البلاد و اقل به جباره الکفر و اقصم به روس الضلاله و ذلل به الجبارین و الکافرین و ابر به المنافقین و الناکثین و جمیع المخالفین و الملحدين فی مشارق الارض و مغاربها و برها و بحرهای و سهلها و جبلها حتی لا تدع

منهم دیارا و لا تبقی اثارا طهر منهم بلادک و اشف منهم صدور عبادک. ترجمه: خدایا در فرجش تعجیل فرما، و او را به یاری خود موید بدار، و یاری کن یاری کنندگانش را، و واگذار و اگذارانش را، و هلاک کن هر کس را که [صفحه ۴۰] با او دشمنی ورزد و او را تکذیب نماید، و آشکار گردان به وسیله او حق را، و بمیران با او ستم و بیداد را، و رهایی بخش بندگان مومن را به وسیله او از خواری، زنده کن با او بلاد را، و بکش به دست او جباران کفر را، و نابود گردان به دست او سران گمراهی را، و خوار گردان با او جباران و کافران را، و هلاک گردان به دست او منافقان و پیمان شکنان و همه مخالفان و ملحدان را در مشارق زمین و مغاربش و در خشکی و دریا و دشت و کوهستانش تا دیاری از آنان نگذاری (از بلاء خود نرهانی) و آثاری از آنها بر جای نهد، بلاد را از آنان پاک گردان، و سینه های بندگان را از بابت آنها شفا ده. شرح تمام این جمله ها در عین اینکه دعاء است، اشاره به اموری است که تنها با ظهور حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرين - به روی زمین تحقق می یابد، در مورد امام - علیه السلام - اخبار فراوان این مضمون را متضمن هستند: یملا الله به الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یا آنجا که قرآن می فرماید: هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون [۱] یعنی: اوست که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دینها غالب و پیروز گرداند گر چه مشرکان کراحت داشته باشند. این امر عظیم جز به ظهور آن امام عظیم الشان [صفحه ۴۱] هرگز تحقق نیابد. ابوبصیر گوید: از حضرت صادق - علیه السلام - تفسیر آیه شریفه هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق - تا آخر - را پرسیدم، آن حضرت فرمود: سوگند به خدا تاویل این آیه نازل نشده، گفتیم: قربانت کردم کی تاویل آن نازل گردد؟ فرمود: وقتی که قائم - علیه السلام - قیام کند اگر خداوند تعالی بخواهد. [۲]. یک نکته لطیف حدیثی از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل شده که فرمود: جعلت لی الارض مسجدا و طهورا یعنی زمین برایم مسجد و پاک کننده قرار داده شده است، این حدیث مشهور است و فقهاء عظام - اعلی الله کلماتهم - استفاده فقهی از آن برده اند، بعید نیست که در این کلام معجز نظام اشاره ای به معنای آیه شریفه لیظهره علی الدین کله باشد، یعنی با ظهور حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - همه زمین مسجد و عبادتگاه و محل ظهور عدل و رحمت الهی گردد، و کفر و عناد و بیدادگری از بسط زمین رخت ببرند. [صفحه ۴۲] پاورقی [۱] صف: ۹. [۲] حدیث در کتاب المحجه فی ما نزل فی القائم الحجه صلوات الله علیه - تالیف علامه بزرگ سید هاشم بحرانی ص ۲۲۶ آمده، و اینکه می فرماید: سوگند به خدا تاویل این آیه نازل نشده، شاید مقصود این باشد که وقت تاویل نرسیده یا تحقق نیافته.

و جدد به ما امتحی...

اشاره

و جدد به ما امتحی من دینک و اصلح به ما بدل من حکمک و غیر من سنتک حتی یعود دینک به و علی یدیه غضا جدیدا صحیحا لا عوج فیه و لا بدعه معه حتی تطفی بعدله نیران الکافرین فانه عبدک الذی استخلصه لنفسک و ارتضیته لنصر دینک و اصطفتیه بعلمک و عصمته من الذنوب و براته من العیوب و اطلعته علی الغیوب و انعمت علیه و طهرته من الرجس و نقیته من الدنس اللهم فصل علیه و علی آبائه الائمه الطاهرين و علی شیعتہ المنتجبین و بلغهم من امالهم ما یاملون و اجعل ذلک منا خالصا من کل شک و شبهه و ریاء و سمعه حتی لا نرید به غیرک و لا نطلب به الا وجهک. ترجمه: و تازه کن بوسیله او (امام علیه السلام) آن بخشی را از دینت که محو گردیده، و اصلاح فرما با او آنچه را که تبدیل شده از حکمت و تغییر یافته از سنت، تا دینت به وسیله و به دست او تر و تازه و صحیح و جدید گردد که نه کجی در آن باشد و نه بدعتی همراه آن بماند، تا خاموش کنی به عدل او آتش های کافران را، زیرا او بنده توست بنده ای که او را خاص خود فرمودی، و او را برای یاری دینت پسندیدی، و به علمت او را برگزیدی،

و معصوم از گناهش کردی، و از عیبها دورش داشتی، و او را بر نهانها و غیبهها آگاه ساختی، و بر او انعام فرمودی، و از زشتیها پاکش نمودی و از آلودگی و پلیدی [صفحه ۴۳] نگاهش داشتی، خدایا، پس رحمت فرست بر او و پدراش که امامان پاکند، و بر شیعیان برگزیده اش، و آنان را به آرزوهایش برسان، و خالص گردان آن را از ما (آن عقیده را که باعث ادا کردن ما شده، یا خود دعا کردن ما را) از هر شک و شبهه و ریا و سمعه و تظاهر تا اراده نکنیم با آن غیر تو را، و نخواهیم بدان جز تو را. شرح در این بخش از دعا می خوانیم: و اطلعت علی الغیوب یعنی خدایا تو امام زمان - علیه السلام - را بر غیبها آگاه ساختی، در قرآن کریم آیات متعددی علم غیب را مخصوص حضرت حق - جلت عظمت - کرده و از غیر او سلب می نماید، این یک اصل مسلم و صحیحی است که هیچ مسلمانی در آن شک ندارد، لکن صحبت در فهم صحیح آن آیات است، کج فهمی در قرآن و جمود بر ظاهر آیات، و نظر تنگی در فهم معارف الهیه باعث خسران دنیا و آخرت است، اکنون باید دید آیا این آیات با امثال این جمله ها و اطلعت علی الغیوب یا با جمله و ارتضاکم لغیبه که در زیارت جامعه کبیر آمده و مانند اینها منافات دارد؟ در اینجا چند مطلب اساسی ارکان این بحث را تشکیل می دهد: الف: چند نمونه از آیاتی که نفی علم غیب از غیر خدا می کند. ب: آیاتی که گروهی را از نفی علم غیب استثناء نموده. [صفحه ۴۴] ج: اقوال مفسرین د: معنای اختصاص علم غیب به خداوند چیست؟ ه: آیا خداوند ائمه طاهرین را هم مانند پیامبران بر غیب مطلع می سازد؟ چند نمونه از آیاتی که نفی علم غیب از غیر خداوند می کند ۱ - و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو. [انعام: ۵۹] ترجمه: نزد اوست گنج های غیب که جز او کسی علم به آنها ندارد. ۲ - قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله. [نمل: ۶۵] ترجمه: بگو در آسمانها و زمین غیب را جز خدا نمی داند. آیاتی که گروهی را از نفی علم غیب استثناء می کند ۱ - و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء [آل عمران: ۱۷۹] ترجمه: خدا شما را بر غیب مطلع نمی سازد، لکن بر می گزیند از فرستادگانش هر که را که بخواهد. ۲ - عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول [جن: ۲۶ و ۲۷] ترجمه: خدا دانای غیب است، پس کسی را بر غیب خود مطلع نسازد مگر پیامبری را که برای آگاه نمودن از غیب بپسندد. [صفحه ۴۵] اقوال مفسرین: در میان آیات مربوط به غیب شاید بتوان گفت که این آیه (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا) و آیه بعدی آن بیشترین بحث یا بزرگترین معرکه بحث علمی را در بین مفسرین از شیعه و سنی بر پا نموده است. گفتار زمخشری زمخشری در تفسیر آیه شریفه می گوید: و فی هذا ابطال الکرامات، لان الذین تضاف الیه و ان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل، و قد خص الله الرسل من بین المرتضین بالاطلاع علی الغیب. [۱]. ترجمه: و این دلیل، کرامات را باطل می گرداند، زیرا کسانی که کرامات به آنها نسبت داده می شود اگر چه اولیاء مرتضین (اولیائی که خدا آنها را پسندیده و از آنها راضی است) هستند لکن پیامبر نیستند، و خدا تنها پیامبران را از میان مرتضین مخصوص اطلاع بر غیب قرار داده است. اعتراض بر این سخن بسیار شده، ناصرالدین احمد بن منیر اسکندری مالکی در کتاب (الاتصاف فیما تضمنه الکشاف من الاعتزال) گفته: ادعی عاما و استدلال خاصا، فان دعواه ابطال الکرامات بجمیع انواعها، و المدلول علیه بالایه ابطال الولی علی الغیب خاصه. [صفحه ۴۶] مضمون اعتراض این است که آیه ناظر به مطلب خاصی است، زمخشری آن را دلیل ابطال همه کرامت ها گرفته است، کرامت که منحصر در علم غیب نیست. البته باید دانست که زمخشری در میان دعوا نرخ طی کرده است زیرا اکثر معتزله که زمخشری خود از آنها است، قائل به بطلان کرامات هستند، تفتازانی در شرح مقاصد گفته: و ذهب جمهور المسلمین الی جواز کرامه الاولیاء [۲]، و منعه اکثر المعتزله یعنی همه مسلمانان عقیده بر جواز صدور کرامت از اولیاء دارند، و بیشتر معتزله آن را ممتنع دانسته اند. آلوسی که از مشاهیر علماء اهل سنت است می گوید: اکثر اهل سنت بر این عقیده هستند که ولی، به کرامت، از غیب آگاهی [۳] یابد. ابن حجر عسقلانی در شرح حدیث مشهور ما زال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبته فکنت سمعه الذی یسمع به الخ از ابن عطاء سکندری که از بزرگان علماء و عرفاء اهل سنت است نقل می کند که او گفته: و فیه دلالة علی جواز اطلاع الولی علی المغیبات باطلاع الله تعالی له، و لا یمنع من ذلك ظاهر قوله تعالی (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول) فانه لا یمنع

دخول بعض اتباعه معه بالتبعیه، لصدق قولنا: ما دخل علی [صفحه ۴۷] الملک الیوم الا-الوزیر، و من المعلوم انه دخل معه بعض خدمه. [۴]. ترجمه: این حدیث دلالت دارد بر امکان مطلع شدن ولی از غیب، به یاری و اذن خداوند متعال، و این منافات با ظاهر گفتار خدای تعالی (عالم الغیب الخ) ندارد، زیرا ما اگر بگوئیم، امروز جز وزیر کسی به حضور شاه نرسید، راست گفته ایم، در صورتی که می دانیم برخی از خادمان وزیر به هنگام وارد شدن وی به حضور شاه همراهش بوده اند. گفتار فخر رازی فخر رازی می گوید: مقصود از غیب در آیه شریفه (فلا یظهر علی غیبه) یک غیب است که آن روز قیامت باشد، و موید این سخن آیه قبلی است که در مورد قیامت است، و آیه دلالت نمی کند بر اینکه غیر رسل هیچ غیبی را ندانند، سپس می گوید: و علم انه لابد من القطع بانه لیس مراد الله من هذه الایه ان لا یطلع احدا علی شیء من المغیبات الا الرسل، و الذی یدل علیه وجوه: احدها: انه ثبت بالاخبار القریبه من التواتر ان شقا و سطیحا کانا کاهنین یخبران بظهور نبینا محمد - صلی الله علیه [و آله] و سلم - قبل زمان ظهوره، و کانا فی العرب مشهورین بهذا النوع من العلم، حتی رجع الیهما کسری فی تعرف اخبار رسولنا محمد - صلی الله علیه [و آله] و سلم، فثبت ان الله تعالی قد یطلع [صفحه ۴۸] غیر الرسل علی شیء من الغیب. و ثانیها: ان جمیع ارباب الملل و الادیان مطبقون علی صحه علم التعبير و ان المعبر قد یخبر عن وقوع الوقائع الاتیة فی المستقبل و یكون صادقا فیه. و ثالثها: ان الکاهنه البغدادیه التي نقلها السلطان سنجر بن ملک شاه من بغداد الی خراسان و سالها عن الاحوال الاتیة فی المستقبل، فذکرت اشیاء ثم انها وقعت علی وفق کلامها. قال مصنف الکتاب ختم الله له بالحسنی: و انا قد رایت اناسا محققین فی علوم الکلام و الحکمه حکوا عنها انها اخبرت عن الاشیاء اخبارا علی سبیل التفصیل و جاءت تلك الوقائع علی وفق خبرها، و بالغ ابو البرکات فی کتاب المعبر فی شرح حالها، و قال: لقد تفحصت عن حالها مده ثلاثین سنه حتی تیقنت انها تخبر عن المغیبات اخبارا مطابقا. و رابعها: انا نشاهد فی اصحاب الالهامات الصادقه و لیس هذا مختصا بالاولیاء بل قد یوجد فی السحره ایضا من یكون کذلک، و نری الانسان الذی یكون سهم الغیب علی درجه طالعه یكون کذلک فی کثیر من اخباره، و ان کان قد یکذب ایضا فی اکثر تلك الاخبار، و نری الاحکام النجومیه قد تكون مطابقه موافقه للامور، و ان کانوا قد یکذبون فی کثیر منها، و اذا کان ذلك مشاهدا محسوسا فالقول بان القرآن یدل علی خلافه مما یجر الطعن الی القرآن و ذلك باطل، فعلمنا ان التاویل الصحیح ما ذکرناه. [۵]. [صفحه ۴۹] ترجمه، بدان حقیقت این است باید قطع کرد به اینکه مقصود خدا از این آیه این نیست که احدی را جز پیامبران بر هیچ چیزی از غیب مطلع نمی سازد، و چندین وجه بر این گفته ما دلالت دارد: اول: اینکه با اخبار نزدیک به متواتر ثابت شده شق و سطیح دو کاهن بودند، و از ظهور پیامبر ما حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - خبر می دادند پیش از آن که زمان ظهور آن حضرت فرا رسیده باشد، و این دو نفر در میان عرب به این نوع از دانش مشهور بودند، تا جائی که کسری در شناخت و به دست آوردن اخبار پیامبران حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - به آن دو مراجعه کرد، پس ثابت شد که خدای تعالی غیر پیامبران را نیز بر چیزی از غیب مطلع می گرداند. دوم: پیروان همه ادیان همگی علم تعبیر را صحیح می دانند، و معبر گاهی از وقوع حوادثی در آینده خبر می دهد و صدق گفتارش آشکار می شود. سوم: اینکه زن کاهنه بغدادی را که سلطان سنجر بن ملک شاه با خود به خراسان برد و از احوال و حوادث آینده از وی پرسید، آن زن از مسائل و حوادثی خبر داد، سپس آنها بر وفق گفته او به وقوع پیوست. مصنف این کتاب - که خدا عاقبت او را نیکو گرداند - می گوید: من مردمان محقق در علوم کلام و حکمت را دیدم که گفتند: آن زن بغدادی از چیزهائی به تفصیل خبر داد و وقایعی را که ذکر کرده بود بر وفق کلامش واقع شد، و [صفحه ۵۰] ابوالبرکات [۶] در شرح حال آن زن در کتاب المعبر سخن بسیار گفته، و [صفحه ۵۱] گفته، من سی سال از حال او تفحص نمودم تا یقین کردم به اینکه او به گونه مطابق با واقع از غیب خبر می دهد. چهارم: اینکه ما در میان صاحبان الهامات راستین کسانی را می بینیم که گفته های صحیح و مطابق با واقع دارند، و این مخصوص اولیاء نیست بلکه در میان ساحران [۷] نیز کسانی پیدا می شوند که اخبار صادقه ای دارند، و [صفحه ۵۲] می بینیم انسانی را که سهم الغیب [۸] بر درجه طالعش، می باشد همان گونه [صفحه ۵۳] است در بسیاری از اخبار خود، اگر چه در

اکثر آن اخبار دروغ می گوید، و می بینیم اخبار نجومی را که گاهی مطابق امور است، اگر چه در بسیاری از آنها دروغ می گویند، وقتی که این همه نمونه ها مشاهده شده و محسوس باشند، اگر بگوئیم قرآن بر خلاف اینها دلالت می کند، این گفتار منجر به طعن در قرآن خواهد بود، پس دانستیم تاویل صحیح همان است که ما گفتیم. گفتار بیضاوی قاضی ناصرالدین بیضاوی که از مشاهیر علماء و متکلمین اهل سنت است در تفسیر آیه شریفه چنین گفته است: و استدل به علی ابطال الکرامات، و جوابه تخصیص الرسول بالملک و الاظهار بما یکون بغیر وسط، و کرامات الاولیاء علی المغیبات انما تكون تلقیا عن الملائکه، کاطلاعنا علی احوال الاخره بتوسط الانبیاء. [۹]. ترجمه: با این آیه استدلال شده بر بطلان کرامات (اشاره به گفتار زمخشری است، و جواب آن این است که بگوئیم: در اینجا مقصود از رسول تنها فرشته است، و مقصود از آگاه ساختن از غیب، آگاه ساختن بدون واسطه است، کرامات اولیاء (و آگاهی یافتن آنها) از غیب با دریافت نمودن از فرشتگان است، مانند آگاهی یافتن ما از احوال آخرت که به توسط پیامبران حاصل می گردد. [صفحه ۵۴] این سخن از دانشمندی به مانند بیضاوی مایه شگفتی است که بگوید مقصود از رسول فرشته است، در صورتی که خود او در سطرهای قبلی همین مبحث رسول را به معنای پیامبر بشری گرفته و گفته: خدا رسول را از غیب آگاه می سازد که گواهی بر پیامبری او باشد. محیی الدین شیخ زاده که شرح و حاشیه مبسوطی بر تفسیر بیضاوی دارد، سخن بیضاوی را چنین شرح نموده. و تقریر الجواب ان المراد بالرسول الملك، و بالاظهار ما یکون بغیر واسطه، فاللازم من الاستثناء ان یختص الاظهار بغیر واسطه بالملک، و ذلك لا ینافی اطلاع الاولیاء علی بعض من الغیوب تلقیا عن الملائکه الهماتهم الصادقه، و فیه بحث، لان تخصیص الرسول بالملک یمتثلزم ان یکون اطلاع کل واحد من الاولیاء و الرسول علی الغیب بواسطه الملك، فلا یکون اخبار الانبیاء عن المغیبات معجزه لهم، و قد اشتهر بین العلماء انه تعالی یطلع رسله علی ما یشاء من الغیب لیستدل علی نبوتهم بالایه المعجزه و هی الاخبار عن الغیب علی ما هو به، و الاظهر فی الجواب ان یقال: الرسول من البشر یتلقى من الملك بالذات، و الولی لا یتلقى بالذات، بل بواسطه تصدیقه بالنبی، فلا حاجه الی تخصیص الرسول بالملک، لان معنی الایه لا یطلع علی الغیب المخصوص به علمه الا- الرسول من البشر، فانه تعالی یطلعه علیه بواسطه ان یتلقاه من الملك و بالذات، و لا یطلع الولی علیه بان یتلقاه من الملك بالذات، و ذلك لا ینافی ان یتلقاه من الملك بواسطه تصدیقه بالنبی - صلی الله علیه و آله و سلم، مع انه [صفحه ۵۵] یجوز ان یتلقى النبی الغیب من غیر واسطه الملك، كما صرح به المصنف فی قوله تعالی آخر حمعسق: (و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا) قال: ان المراد بالوحی ما یمع المشافه به، كما روی فی حدیث المعراج و الاسراء، فانه یدل علی انه تعالی قد اظهر النبی علی بعض المغیبات بلا واسطه، فکیف یجوز تخصیص الرسول بالملک؟ [۱۰]. ترجمه: تقریر و شرح جواب بیضاوی چنین است: چیزی که به طور مسلم از استثناء (یعنی الا من ارتضی من رسول) فهمیده می شود این است که آگاه ساختن از غیب بدون واسطه، مخصوص فرشته گردد، و این منافات با مطلع شدن اولیاء بر بعضی از غیب با دریافت نمودن الهامات صادقه از فرشتگان ندارد، ولی این سخن جای بحث است، زیرا تخصیص رسول به فرشته (یعنی بگوئیم مقصود از رسول تنها فرشته است) مستلزم این است که آگاهی یافتن هر کدام از اولیاء و پیامبران از غیب به واسطه فرشته باشد، پس در این صورت اخبار پیامبران از غیب ها معجزه برایشان حساب نمی گردد، حال آن که مشهور در میان دانشمندان این است: خدای تعالی آگاه می سازد پیامبرانش را از هر چیز غیبی که بخواهد تا استدلال کند بر نبوتشان با آن آیت معجزه و آن عبارت است از اخبار از غیب به معنای حقیقی خود، و اظهر در جواب این است که گفته شود: رسول بشری دریافت می کند و می گیرد غیب را از فرشته، بالذات، لکن ولی دریافت نمی کند از فرشته، بالذات، بلکه به واسطه تصدیق [صفحه ۵۶] و ایمانش نسبت به پیامبر، پس نیازی نیست به تخصیص و تفسیر رسول به فرشته، زیرا معنای آیه چنین است: خدا آگاه نمی سازد از غیب مخصوص خودش جز رسول بشری را، پس او را مطلع سازد بر غیب به اینکه دریابد از فرشته، بالذات، لکن ولی را مطلع نمی سازد بر آن به اینکه دریابد از فرشته، بالذات، و آن منافات ندارد با اینکه ولی غیب را دریابد و بگیرد از فرشته (نه بالذات) بلکه به واسطه تصدیق و ایمانش نسبت به پیامبر - صلی الله علیه و آله - افزون بر این جواب، جایز است پیامبر غیر

را بدون واسطه فرشته دریابد، چنانکه مصنف تصریح بدان نموده در تفسیر آیه شریفه (و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا) و گفته: مراد از وحی چیزی است که گفتا با مشافهه را نیز در بر گیرد، چنانکه در حدیث معراج و اسراء روایت شده است، پس این دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی پیامبر را بر بعضی از مغیبات بدون واسطه مطلع ساخته است، با این توضیح، تخصیص و تفسیر رسول به فرشته چگونه جایز می گردد. خواننده عزیز، کلام شیخ زاده اگر چه خالی از غث و سمین نیست، ولی فوائد لطیفی نیز دارد که شایان تامل و دقت است. کلام ابوالسعود ابوالسعود محمد بن محمد العمادی در تفسیر خود (ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم) مشهور به تفسیر ابوالسعود، در تفسیر آیه شریفه گفته: [صفحه ۵۷] و لیس فیه ما یدل علی کرامات الاولیاء المتعلقة بالکشف، فان اختصاص الغایه القاصیه من مراتب الکشف بالرسول لا یستلزم عدم حصول مرتبه ما من تلك المراتب لغيرهم اصلا، و لا یدعی احد لاحد من الاولیاء ما فی رتبه الرسول علیهم السلام من الکشف الکامل الحاصل بالوحي الصریح. [۱۱]. ترجمه: در این آیه چیزی نیست که دلالت بر نفی کرامات متعلق به کشف از اولیاء کند، زیرا اختصاص مرتبه نهائی از مراتب کشف به پیامبران، مستلزم این نیست که هیچ مرتبه ای از آن مراتب برای غیر آنان اصلا حاصل نگردد، و هیچ کس برای هیچ کدام از اولیاء ادعا نمی کند آن مرتبه ای را که پیامبران در کشف کامل حاصل شده با وحی صریح دارند.

سخن حقی بروسوی

شیخ اسماعیل حقی بروسوی در تفسیر خود سخن ابوالسعود را حرف به حرف تکرار نموده، به علاوه یک جمله کوتاه و پر معنا، می گوید: فیدخل فی الرسول وارثه [۱۲] یعنی وارث پیامبر داخل در حکم اوست، یعنی به اذن الله تعالی از غیب آگاه می گردد. [صفحه ۵۸] گفتار حضرت علامه طباطبائی قدس الله روحه علامه بزرگوار در تفسیر آیه شریفه می فرماید: معنای آیه این است که خدا عالم به کل غیب یعنی همه غیب ها است، به علمی که مخصوص خود اوست، پس کسی را بر غیب که مختص خود اوست مطلع نمی گرداند، و مفاد آن سلب کلی است، اگر چه بعضی از دانشمندان اصرار بر سلب جزئی بودن دارند، ظاهرا مقصود ایشان از بعضی، تفتازانی و آلوسی باشد، زیرا اولی در شرح مقاصد، و دومی در تفسیر خود گفته اند: سلب جزئی است. و المعنی هو عالم کل غیب علما یختص به، فلا یطلع علی الغیب و هو محنص به احدا من الناس، فالمفاد سلب کلی و ان اصر بعضهم علی کونه سلبا جزئیا. [۱۳] حضرت علامه می فرماید: جمله فلا- یظهر علی غیبه احدا عامی است که با جمله الا من ارتضی من رسول تخصیص یافته، و این عام مخصص، تخصیص دیگری را از خود منع نمی کند. عموم قوله: (فلا یظهر علی غیبه احدا) لما خصص بقوله: (الا من ارتضی من رسول) عاد عاما مخصصا لا یابی تخصیصا بمخصص آخر. [۱۴] سپس علامه بزرگ، مخصص های دیگر را ذکر فرموده، و به طور کلی بحث شریف و مبسوطی در تفسیر آیه شریفه ایراد نموده است، طالبین [صفحه ۵۹] تفصیل به تفسیر میزان مراجعه فرمایند. تتمیم نفعه عمیم: دیدیم که غالب مفسران و دانشمندان اسلام آگاه شدن از غیب را - باذن الله تعالی - فقط مخصوص پیامبران نمی دانند، با آن تفصیلی که از نقل اقوال و مباحث به دست آمد، در این میان - همان گونه که پیشتر اشاراتی رفت - گروهی هستند که با یک جمود بر ظواهر آیات و با یک علم ناقص به مصداق حفظت شیئا و ضاعت عنک اشیاء وارد تفسیر کتاب الله می شوند، و با این همه نقص در علم و نظر تنگی و سوء فهم در معارف آسمانی، خود را قطب فلک تحقیق می دانند، و می گویند: اصلا جز پیامبران، خدا غیب را مطلقا در اختیار کسی قرار نمی دهد، افزون بر این همه گفتارها، چند نمونه از کسانی که - باذن الله تعالی - بر غیب مطلع شده اند و پیامبر هم نبوده اند، از خود قرآن یافتیم، و خدای اکرم الاکرمین را بر این نعمت و هدایت شکر گزارم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله. یک نمونه مادر حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه الصلاه و السلام - است، در قرآن می فرماید: و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه، فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم، و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین. [۱۵]. [صفحه ۶۰] ترجمه: به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده، پس هر گاه بر

وی بیمناک شدی او را در دریا بیفکن، و مترس و غم مخور، ما او را به تو باز آریم و از پیامبرانش قرار دهیم. اکنون باید از این آقایان پرسید: آیا سرنوشت این کودک که خدا از آن خبر می دهد، و مادر حضرت موسی را که پیامبر نیست بر آن مطلع می سازد مصداق غیب نیست؟ ما نمی گوئیم مقصود از وحی در و اوحینا الی ام موسی وحی بالمعنی الاخص است: بلکه مقصود وحی بالمعنی الاعم است، و در این خصوص بحثی نداریم، محل شاهد ما مطلع شدن غیر پیامبر بر غیب است - باذن الله - همان گونه که گفتیم. نمونه دیگر حضرت مریم - صلوات الله و سلامه علیها - است، در قرآن می خوانیم: اذ قالت الملائکه یا مریم ان الله یشرک بکلمه منه اسمہ المسیح عیسی بن مریم و جیها فی الدنیا و الآخره و من المقربین. [۱۶]. ترجمه: به یادآور هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم خدا تو را مژده می دهد به کلمه ای از خودش که نام آن مسیح عیسی پسر مریم است، در دنیا و آخرت آبرومند، و از مقربان است. آیا حضرت مریم پیامبر بوده، یا سرنوشت فرزند عزیز و بزرگوارش که پیش از ولادت به مادر نوید داده می شود، مصداق غیب نیست؟ [صفحه ۶۱]

معنای اختصاص علم غیب به خدا

در قرآن آیات بسیاری دلالت دارند بر اینکه علم غیب مخصوص خدا است، مانند: و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو [۱۷]، قل انما الغیب لله [۱۸]، و لله غیب السماوات و الارض [۱۹]، یا از قول پیامبران نقل می کند که می گفتند: ما غیب نمی دانیم، اگر غیب می دانستیم خیر فراوان به دست می آوردیم، و امثال اینها، مقصود از این آیه ها چیست؟ تا آنجا که این فقیر می داند بهترین جواب و سخن را در این مورد، علامه طباطبائی بیان فرموده است، علامه می فرماید: قوله تعالی: (الا من ارتضى من رسول) استثناء من قوله: (احدا) و (من رسول) بیان لقوله: (من ارتضى) فیفید ان الله تعالی یظهر رسله علی ما شاء من الغیب المختص فالایه اذا انضمت الی الایات التي تخص علم الغیب به تعالی کقوله: (و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو) و قوله: (و لله غیب السماوات و الارض) و قوله: (قل لا یعلم من فی السماوات و الارض الغیب الا الله) افا ذلک معنی الاصاله و التبعية فهو تعالی یعلم الغیب لذاته، و غیره یعلمه بتعلیم من الله. [۲۰]. ترجمه: گفتار خدای تعالی الا من ارتضى من رسول استثناء است از احدا و من رسول بیان من ارتضى است، پس از آیه استفاده می شود [صفحه ۶۲] که خدای تعالی پیامبرانش را مطلع می سازد بر هم قسم از غیب مخصوص به خود که بخواهد، این آیه اگر ضمیمه گردد به آیاتی که علم غیب را به خدا اختصاص می دهند مانند این آیات (آیاتی که ذکر شد): معنای اصالت و تبعیت به دست می آید، به این معنا که خداوند تبارک و تعالی غیب را بالاصاله و بالذات می داند، غیر خدا غیب را بالتبعیه و به تعلیم خدا می داند. علامه پس از فاصله ای از کلام دوباره مساله اصالت را خاطر نشان کرده و می گوید: و به یظهر ان ما حکى فی کلامه تعالی من انکارهم الغیب ارید به نفی الاصاله و الاستقلال. [۲۱]. ترجمه: با این بیان واضح و آشکار می گردد معنای آن گفتارهای پیامبران که در کلام خدا آمده که می گفتند ما غیب نمی دانیم، مقصودشان نفی اصالت و استقلال بوده است، یعنی ما بدون تعلیم و اراده حضرت حق غیب نمی دانیم. آیا خداوند ائمه طاهرین را هم مانند پیامبران بر غیب مطلع می سازد؟ مقام امیرالمومنین و یازده فرزند او - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - از همه پیامبران - جز رسول اکرم صلی الله علیه و آله که او اشرف خلق است - از جمیع وجوه بالاتر است، و این مساله مورد اجماع علماء امامیه و از جمله مسائل مفروغ عنه است [۲۲]، علم غیب هم یکی از آن وجوه است، زیرا ائمه [صفحه ۶۳] طاهرین - صلوات الله علیهم - وارثان اشرف و اعلم خلق از اولین و آخرین هستند، وارث پیامبر باید از هر لحاظ با او مشابَهت داشته باشد، ختم رسل حیطه بر تمام موجودات دارد و کتاب نازل شده بر او جامع علوم و محیط به هر ظاهر و باطن است: [۲۳]. نام احمد نام جمله انبیاء است چون که صد آید نود هم پیش ماست پس وارث او باید حیطه و اشرف بر عالم کونه داشته باشد. برای ایضاح بیشتر و محض نمونه به ذکر چند حدیث می پردازیم: در یک حدیث طولانی از امیرالمومنین - صلوات الله علیه - که بخشی از آن وصف رسول اکرم و ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم - می باشد،

چنین روایت شده: و عرف الخلق اقتدارهم علی علم الغیب بقوله: (عالم الغیب فلا- يظهر علی غیبه احدا) قال السائل: من هؤلاء الحجج؟ قال: هم رسول الله - صلی الله علیه و آله - و من حل محله من اصفیاء الله. [۲۴]. [صفحه ۶۴] ترجمه: و به مردم فهمانیده که آنان توانائی علم بر غیب دارند با گفتار خود: (آیه شریفه) سائل گفت: آن حجت ها کیانند؟ فرمود: آنها عبارتند از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و کسانی که جای او بنشینند از برگزیدگان خدا. محمد بن فضل هاشمی قضیه ای را در مورد حضرت رضا - صلوات الله علیه - نقل می کند که مجمل آن چنین است: امام - علیه السلام - نزد ابن هذاب خبری از غیب داد، که مربوط به خود ابن هذاب بود، او گفت: تصدیق نمی کنم، زیرا جز خدا غیب نمی داند، امام فرمود: او لیس انه يقول: (عالم الغیب فلا يظهر علی غیبه احدا: الا من ارتضی من رسول) فرسول الله صلی الله علیه و آله عند الله مرتضی، و نحن ورثه ذلك الرسول الذی اطلعه الله علی ما یشاء من غیبه، فعلمنا ما کان و ما یکون الی یوم القیامه. [۲۵]. ترجمه: مگر خدا نمی گوید: (عالم الغیب...) رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نزد خدا مرتضی (یعنی پسندیده است) و ما وارثان آن پیامبر هستیم که خدا او را بر هر قسم از غیبش که خواسته مطلع ساخته، پس دانستیم آنچه واقع شده و آنچه واقع می شود تا روز قیامت. ابوبصیر روایت می کند از حضرت باقر - علیه السلام - که فرمود: ان الله عز و جل علمین، علم لا یعلمه الا هو، و علم علمه ملائکته و رسله علیهم السلام، فما علمه ملائکته و رسله فنحن نعلمه. [۲۶]. [صفحه ۶۵] ترجمه: خدای عز و جل را دو علم است، علمی که نداند آن را جز خود او، و علمی که آن را به فرشتگان و پیامبران خود یاد داده، آنچه را بر فرشتگان و پیامبرانش تعلیم فرموده ما آن را می دانیم. ابوربیع شامی از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده که فرمود: الامام اذا شاء ان یعلم علم. [۲۷]. ترجمه: امام هر گاه بخواهد چیزی بداند، می داند. ابوبصیر می گوید: حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: ای امام لا- یعلم ما یصیبه و الی ما یصیر، فلیس ذلک بحجه الله علی خلقه. [۲۸]. ترجمه: هر امامی که نمی داند به او چه می رسد و سرانجامش چیست، او حجت خدا بر خلقش نیست. عمرو بن سعید مدائنی از حضرت صادق - علیه السلام - روایت می کند که آن حضرت فرمود: اذا اراد الامام ان یعلم شیئا اعلمه الله ذلک. [۲۹]. ترجمه: امام هر گاه بخواهد چیزی را بداند خدا آن را به او اعلام می کند. گروهی از یاران حضرت صادق - علیه السلام - می گویند: از آن حضرت شنیدیم که می فرمودند: انی لا-علم ما فی السموات و ما فی الارض و اعلم ما فی الجنه و اعلم ما فی النار، قال: ثم مکث هنيهة فرای ان ذلک کبر علی من سمعه [صفحه ۶۶] منه، فقال: علمت ذلک من کتاب الله عز و جل، ان الله عز و جل یقول: فیه تیان کل شیء. [۳۰]. ترجمه: به راستی من می دانم آنچه در آسمانها است و می دانم آنچه در زمین است، و می دانم آنچه در بهشت است و می دانم آنچه در دوزخ است، و می دانم آنچه بود و آنچه می باشد، سپس اندکی صبر کرد دید این سخن بر هر که شنید گران آمد، پس فرمودند من این را از کتاب خدای عز و جل دانستم، خدا عز و جل می فرماید: فیه تیان کل شیء تبصره احادیث در این معانی و مفاهیم از ساحت مقدسه ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - بسیار نقل شده، در میان احادیث، احادیثی با این مضامین که ائمه فرمودند: ما غیب نمی دانیم وارد شده، جمع بین این دو دسته احادیث با آن اصلی است که از علامه طباطبائی نقل کردیم که این نفی ها و انکارها ناظر به دانستن غیب بالاصاله است، ائمه می فرمایند: اگر خدا غیب را در اختیار ما نگذارد ما غیب نمی دانیم. و این معنا بر کسی که مختصر تبعی در قرآن و حدیث داشته باشد واضح و روشن است، و هر موحدی می داند که [صفحه ۶۷] تمام امور در عالم هستی به اذن و اراده حضرت حق است. ائمه اطهار مقامشان از عقول ما خارج است، ما حتی در میان شاگردان آنها که مختصر نوری از مشکاه ولایت اقتباس نموده اند، و پیوسته اهل بیت عصمت را با زبان حال چنین خطاب می کنند: از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نafe که در دست نسیم سحر افتاد کسانی وجود داشتند و دارند که اطلاعاتشان بر غیب - به اذن پروردگار متعال - به مراتب ثابت شده است، در همین زمان ما یا قرب زمان ما بزرگانی مانند: حضرت آیه الله بهاء الدینی - دامت برکاته و اطال الله عمره الشریف - سید العلماء العارفین سید علی قاضی تبریزی، قبله الزهاد و العلماء آقا میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، خاتم العرفاء و العلماء شیخ محمد بهاری، خاتم المجتهدين الاصفیاء حاج آقا جمال گلپایگانی، برهان الاصفیاء مرحوم حاج

شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی، زبده اهل اللطائف و اللوائح مرحوم شیخ رجب علی خیاط - قدس الله اسرارهم و افاض علینا من برکاتهم - و ده ها امثال این بزرگان که در طول قرون و اعصار آمده اند و کراماتشان و اینکه به مراتب از غیب با خبر شده اند - باذن الله سبحانه و تعالی - از حد و حصر گذشته است. نتیجه وجود پر نور حضرت خاتم السفراء الالهیین و وارث الانبیاء و المرسلین، [صفحه ۶۸] ثمره فواد الرسول و المفتلذ من مهجه الزهراء البتول، كهف المضطربین بقیه الله فی الارضین مولانا صاحب الزمان - صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین - باذن الله تعالی از تمام اسرار و نوامیس کون با خبر است و اشراف بر عوالم هستی دارد، و این است معنای و اطلعت علی الغیوب همان گونه که ملاحظه فرمودید ما دلائل فراوان از احادیث و تفاسیر سنی و شیعه در مورد مساله غیب آوردیم و اینها برای قانع ساختن و تفهیم اهل دانش و ارباب عقول سلیمه کافی است، ولی در خاتمه عرض می کنم نباید از مساله محرمیت غافل بود، عمق این قبیل مطالب با محرمیت روشن می گردد، ولایت اسراری دارد که بی محرمیت نتوان به آنها رسید - رزقنا الله تعالی و ایاکم تلک المرتبه انه جواد کریم. پاورقی [۱] تفسیر کشاف ط قاهره مطبعه الاستقامه ۵۰۶:۴. [۲] شرح مقاصد ط ترکیه ۲۰۳:۲. [۳] روح المعانی ۹۷:۲۷. [۴] فتح الباری ط بیروت ۲۹۱:۱۱. [۵] تفسیر فخر رازی ط مصر ۲۳۳:۸. [۶] هبه الله بن علی بن ملکا البلدی مکنی به ابوالبرکات و ملقب به اوحدالزمان از بزرگان فلاسفه و اطباء بوده و در بغداد سکونت می کرده، ظهیرالدین بیهقی او را فیلسوف العراقین خوانده، ابوالبرکات یهودی بوده و در برهه ای از عمرش اسلام آورده تاریخ وفاتش را ۵۴۷ و بعضی ۵۶۰ ه. ق. گفته اند کتاب المعبر او در ۳ جلد در هند چاپ شده و نسخ آن بسیار کم است، گروهی از مولفین به جای المعبر، کتاب التبعیر نوشته اند و این نشان می دهد که کتاب را ندیده بودند و در نقل هائی که از این کتاب می شده نساخ یا خود مولفین این تصحیف را به وجود آوردند. - در جلد ۲ صفحه ۴۳۳ و ۴۳۴ کتاب المعبر ط هند گفته: و علائق النفوس بالابدان قد تكون علی ما قیل غالبه قاهره للنفس، معرفه لها فی شغل البدن و ما یتبعه حتی تضعف ارادتها و رویتها و تتبع ارادتها طباعها، و قد تكون العلاقه ضعیفه لا تتملک من النفس الا القلیل من وسعها حتی تستولی الاراده و الرویه علی الطباع فی مثلها، فاذا کانت قوه الاولی ضعیفه ضیقہ الوسع مع غرقها فی علاقتها صار الانسان الذی هی نفسه کالبهیمة فی عدم الرویه و ضعفها، و اذا کانت الثانیه قویه واسعه کان الانسان الذی هی نفسه کالملک فی قوته و قدرته بحسب ارادته و مقتضی رویته، کما نری من الناس من رویته و افکاره - و ان قویت - منصرفه الی احوال بدنه و دواعیه، لا تنفذ فیها و لا تنجذب الا الیها، و متی جذبت الی امر عقلی و تفکر نظری نبت عنه و اثنت بایسر دواعیها، فلا تستبعدن من هذا القیاس ان تكون من النفوس نفس تملک رویتها و طباعها و تتحکم علیه حتی تنشی بمشیئتها الی رویتها و توجه بوسعها الی ارادتها و تصرف طباعها فیما تشاء بالرویه، فتفعل فی اجسام اخری فعلا یقارب فعلها فی البدن المخصوص بها صلاحا او فسادا، کما تفعل اصابه العین فی اجسام اخری من شق اراضی و تفجیر عیون و هدم جبال و اسوار مما تحکی امثالها، الا تری ان من النفوس ماله بفطرته من الحکمه العزیزیه ما تصدق به احکامه و تخلص انظاده و تهتدی الی ما لا نسبه له الی ما علمه معلمه، و کیف تنفذ فی ذلک بغیر کلفه و لا مهل، بل تهتدی بقدر ما تنظر، فلا تفضل و لا تتحیر؟ و المراه العمیاء الی راینها فی بغداد و تکررت مشاهدتنا لها مذ مده مدیده قدرها ما یقارب ثلاثین سنه و هی علی ذلک الی الان، تعرض علیها الخبایا فتدل علیها بانواعها و اشکالها و مقادیرها و اعدادها، غریبها و مالوفها، دقیقها و جلیلها، تجیب علی اثر السئوال من غیر توقف و لا استعافه بشیء من الاشیاء، سوی انها کانت تلتمس ان یری الذی یسال عنه ابوها، او یسمعه فی بعض الاوقات دون بعض، و عند قوم دون قوم، فتتصور الدهماء ان الذی تقوله باشاره من ابیها، و کان بالذی تقوله من الکثره ما یزید علی عشرين کلمه اذا قیل بصریح الکلام الذی هوا الطريق الاخصر فی العباده من الاشاره، و هو ربما کان یقول اذا رای ما یراه من اشیاء کثیره مختلفه الانواع و الاشکال معاً فی مره واحده کلمه واحده، و اقصاه کلمتین، و هی الی تکررها فی کل قول مع کل ما تسمع و تری، فیقول: سلها، او سلها تخبرک، او قولی له، او قولی باصغیره، و لقد عاندته یوما و حاققته فی ان لا یقول البتة و اریته عدده اشیاء فقال لفظه واحده، فقلت له: الشرط املک، فاغتاض و احتد طیشة عن ان یملک نفسه، فباح بخبیئہ و قال، و مثلک یظن اننی اشترت الی هذا کله

بهذه اللفظه الواحده؟ فاسمع الان، ثم التفت اليها و اخذ يشير باصبعه الى شىء و يقول تلك الكلمه، و هى تقول: هذا كذا و هذا كذا على الاتصال من غير توقف، و هو يقول تلك ما يقوله و هى تلك اللفظه الواحده بلحن واحد و هيئه واحده حتى ضجرنا و اشتد تعجبنا و رايانا ان هذه الاشاره لو كانت تتضمن هذه الاشياء لكانت اعجب من كل ما تقوله العمياء، و مع ذلك فكان ما يغلط فيه ابوها تقوله على معتقد ابیها، ثم تقول ما لا- يعلمه ابوها من خبيئه فى الخبيئه، فكانت تطلع مع ما تطلع عليه على ما نفس ابیها. و حكاياتها اكثر من ان تعد، و عند كل واحد منها ما ليس عند الآخر، لانها كانت تقول من ذلك على الاتصال لكل شخص و شخص جوابا بحسب السؤال. [۷] باید توجه داشت به اینکه مقصود فخر رازی این نیست اولیاء و ساحران را در یک مرتبه قرار دهد، مقصود او صرفا ذکر مصداق و نمونه است از کسانی که از غیب به نحوی آگاهی می یابند، آگاه شدن اولیاء از مقیبات از راه تقرب و شرح و صدر و نورانیت است، و آگاهی یافتن ساحران از غیب از راه کفر و ظلمت و شیطان است، ساحر تا ده ها فرمان از شیطان نبرد نمی تواند یک عمل انجام دهد، حتی غیر ساحر نیز گاهی بازیچه دست شیطان می شود، بعضی از ارباب ریاضات غیر شرعی خود و شاگردانشان را طعمه شیطان قرار می دهند، بی چاره شاگرد خیال می کند سیر در ملکوت می کند غافل از اینکه صدها فرسنگ از معارف اهل بیت - صلوات الله علیهم - دور افتاده، مطلب در این باره بسیار است و خود رساله مستقلى لازم دارد. مطلب مهم دیگری در مورد کشف اولیاء باید مورد توجه قرار گیرد، و آن مساله محتوا در کشف و دانستن غیب است - باذن الله تعالى - اگر می بینیم یکی از اولیاء می گوید: فلانی فلان روز از سفر می آید، یا مریض خوب می شود، گم شده پیدا می گردد و امثال اینها، این خبرها، اولاً بعد کاشفیت دارند، کشف از تقرب می کنند، البته در صورتی که ولی را خوب به ولایت شناخته باشیم، و ثانیاً گاهی برای هدایت شخصی، یا قضاء حوائج مردم است که خود جزء سلوک آن بزرگان حساب می شود، و گر نه این محتواها برای یک ولی و مقرب مهم نیست، ای بسا کشفهای بزرگان محتوایی داشته باشد که برای امثال ما نتوانند اظهار کنند. [۸] سهم الغیب از اصطلاحات علم نجوم است، در فرهنگ آندراج جلد ۲ صفحه ۴۸۲ ط لکهنو، گفته: به قاعده علم نجوم سهام بسیار است... و نیکوتر از همه سهم السعاده و سهم الغیب است، سهم السعاده حاملی است از فلک البروج که بعد از او از درجه طالع بر توالی بروج مثل بعد قمر باشد از شمس علی التوالی، مثلاً هر گاه آفتاب در اول حمل و قمر در اول ثور باشد و در اول جوزا، طالع سهم السعاده اول سرطان است، و شمس در اول حمل و قمر در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه حمل باشد، بیست و پنج درجه و سی و هشت دقیقه از میزان سهم الغیب است. مرحوم حاج ملا احمد نراقی - قدس سره - در خزائن گفته: سهم الغیب و آن نیز مثل سهم السعاده است، مگر اینکه در سهم الغیب به روز از ماه تا آفتاب گیرند و به شب از آفتاب تا ماه، بر عکس سهم السعاده است. [۹] تفسیر بیضاوی ط مصر محشی به حاشیه کازرونی ۱۵۶:۵. [۱۰] حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی ط دیار بکر ۵۶۱:۴. [۱۱] تفسیر ابوالسعود ۴۷:۹. [۱۲] تفسیر روح البیان ۲۰۱:۱۰. [۱۳] المیزان ۵۳:۲۰. [۱۴] المیزان ۵۶:۲۰. [۱۵] قصص: ۷. [۱۶] آل عمران: ۴۵. [۱۷] انعام: ۵۹. [۱۸] یونس: ۲. [۱۹] نحل: ۷۷. [۲۰] المیزان ۵۳:۲۰. [۲۱] المیزان ۵۵:۲۰. [۲۲] صدر المتالیهین می فرماید: قد ثبت بالبراهین النیره و شواهد اهل البصیره، ان الكمیه الاتصالیه الزمانیه و هو یاتها الامتدادیه و ما یطابقها و ما یوازیها من الحوادث و الزمانیات و ما معها من الجواهر و الاعراض و الصور و الاشخاص کلها حاضره عند الباری جل اسمہ و اهل القرب منه، و کلها متساویه الحضور لدیه، متوافقه المثل بین یدیه... و هذا مما لا یکشف الا لاهل البصیه. [۲۳] مثنوی دفتر اول. [۲۴] تفسیر نور الثقلین ۴۴۴:۵. [۲۵] تفسیر نور الثقلین ۴۴۴:۵. [۲۶] تفسیر نور الثقلین ۴۴۲:۵. [۲۷] نور الثقلین ۴۴۲:۵. [۲۸] نور الثقلین ۴۴۳:۵. [۲۹] نور الثقلین ۴۴۳:۵. [۳۰] مرآه العقول ۱۳۰:۳ - علامه مجلسی فرموده: (تبیان کل شىء) شاید نقل به معنا باشد؟ و گر نه در قرآن و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لكل شىء است. مسود این اوراق می گوید: نقل به معنا شاید از ناحیه روای حدیث بوده است.

اللهم انا نشكو اليك فقد نسينا...

اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا و غيبه امامنا و شده الزمان علينا و وقوع الفتن بنا و تظاهر الاعداء علينا و كثره عدونا و قله عددنا اللهم فافرج ذلك عنا بفتح منك تعجله و نصر منك تعزه و امام عدل تظهره اله الحق آمين اللهم انا نسئلك ان تاذن لوليک فی اظهار عدلك فی عبادک و قتل اعدائك فی بلادک حتی لا تدع للجور یا رب دعامة الا قصمتها و لا بقیه الا افنیته و لا قوه الا اوھنتها و لا رکنها الا ھدمته و لا حدا الا فلته و لا سلاحا الا اكلته و لا رایه الا [صفحه ۶۹] نکستها و لا شجاعا الا قتلته و لا جیشا الا خذلته و ارمهم یا رب بحجرک الدمع و اضربهم بسیفک القاطع و باسک الذی لا ترده عن القوم المجرمین و عذب اعدائك و اعداء ولیک و اعداء رسولک صلواتک علیہ و آله بید ولیک و ایدی عبادک المومنین اللهم اکف ولیک و حجتک فی ارضک هول عدوه و کید من اراده و امکر بمن مکر به و اجعل دائره السوء علی من اراد به سوء و اقطع عنه مادتهم و اربع له قلوبهم و زلزل اقدامهم و خذهم جهره و بغته و شدد علیهم عذابک و اخزم فی عبادک و العنهم فی بلادک و اسکنهم اسفل نارك و احط بهم اشد عذابک و اصلهم نارا و احش قبور موتاهم نارا و اصلهم حر نارك فانهم اضاعوا الصلوه و اتبعوا الشهوات و اضلوا عبادک و اخربوا بلادک اللهم و احی بولیك القرآن و ارنأ نوره سرمدأ لا لیل فیہ و احي به القلوب الميته و اشف به الصدور الوجره و اجمع به الالهواء المختلفه علی الحق و اقم به الحدود المعطله و الاحکام المهمله حتی لا یبقی حق الا ظهر و لا عدل الا زهر و اجعلنا یا رب من اعوانه و مقویه سلطانه و الموترین لامره و الراضین بفعله و المسلمین لاحکامه و ممن لا حاجه به الی التقیه من خلقک و انت یا رب الذی تکشف الضر و تجیب المضطر اذا دعاک و تنجی من الكرب العظیم فاکشف الضر عن ولیک و اجعله خلیفه فی ارضک کما ضمنت له اللهم لا تجعلنی من خصماء آل محمد علیهم السلام و لا تجعلنی من اعداء آل محمد علیهم [صفحه ۷۰] السلام و لا تجعلنی من اهل الحق و الغیظ علی آل محمد علیهم السلام فانی اعوذ بک من ذلک فاعذنی و استجیر بک فاجرني اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی بهم فائزاً عندک فی الدنیا و الآخره و من المقربین آمین رب العالمین. ترجمه: خدایا ما به پیشگاهت شکایت می کنیم از نبودن پیامبرمان و غیبت اماممان، و سختی زمانه بر ما، و وقوع آشوبها به ما (هجوم آشوبها بر ما) و همدستی دشمنان علیه ما، و بسیاری دشمنان مان و اندک بودن شماره مان، خدایا بگشا این (گروه گرفتاری) را از ما به فتحي از خودت که در آن تعجیل فرمائی، و نصرتی از جانبت که آن را قوی و ارجمند داری، و امام عدلی که او را آشکار سازی، ای معبود حق، آمین. خدایا ما از تو می خواهیم به ولیت اذن دهی در آشکار نمودن عدلت در میان بندگان، و کشتن دشمنان در بلاد، تا نگذاری ای پروردگار من برای ستم ستونی جز اینکه بشکنی، و نه بقیه ای جز اینکه آن را نابود سازی، و نه نیرویی جز اینکه آن را سست کنی، و نه رکنی جز اینکه آن را ویران نمایی، و نه دم شمشیری جز اینکه آن را کند سازی، و نه سلاحی جز اینکه آن را از کار اندازی، و نه پرچمی جز اینکه آن را سر نگون کنی، و نه پهلوانی جز اینکه آن را بکشی، و نه لشگری جز اینکه از هم بیاشی (بری یاری و نصرتشان بگذاری در نتیجه از هم پاشیده شوند)، بز آنان را ای پروردگار من با سنگ [صفحه ۷۱] کوبنده ات، و بز آنها را با شمشیر برنده ات و با سختی و قهرت که آن را از گروه مجرمان بر نگردانی، تو عذاب کن دشمنان را و دشمنان ولیت و دشمنان رسولت را - صلوات تو بر او و خاندانش - به دست ولیت و دستان بندگان مومن، خدایا کفایت کن ولیت و محبت را در روی زمین، هراس دشمنش را، (او را از شر دشمن حفظ فرما)، و نیرنگ هر کسی را که در پی آن حضرت باشد (یعنی در پی او باشد که به او آزاری رساند)، و مکر کن به هر کسی که به او مکر کند، حادثه بد در برگیرنده را قرین کسی ساز که در حق او بدی را بخواهد، و ببر از او ماده آنان را (یعنی ماده دشمنان را) و دلهاشان را برای آن حضرت به هراس انداز (یعنی رعب در قلوب دشمنان بینداز) و پاهایشان را بلرزان، و آنان را اخذ کن آشکارا و ناگهانی، و عذابت را بر آنها سخت گردان، و خوارشان کن در میان بندگان، و لعنشان در بلاد، و ساکنشان کن در پائین ترین جای آتشت، و سخت ترین عذابت را فراگیرشان فرما، و آنان را در آتش جای ده، و گورهای مردگانشان را پر آتش کن، و آنها را در آتش سوزانت وارد کن (و نگهدار)، زیرا آنان نماز را پایمال نمودند، و در پس شهوت ها و هوسرانیها رفتند، و گمراه کردند بندگان را و بلاد را ویران کردند، خدایا زنده کن به ولیت قرآن را، نورش را

نشانمان ده پیوسته که شبی در آن نباشد، و شفا بخش به وسیله او سینه های کینه دار را، و آراء مختلف را به وسیله او بر حق متفق گردان، و به پادار به دست او حدود تعطیل شده و احکام وا گذاشته را، تا نماند حقی جز اینکه آشکار گردد، و نه عدلی جز اینکه بدرخشد، ای [صفحه ۷۲] پروردگار من ما را از یاران و تقویت کنندگان حکومت او و فرمان برادران در برابر امرش و از خشنودان به فعلش و تسلیم شوندگان به احکامش قرار ده، و ما را از کسانی قرار ده که با وجود او نیازی به تقیه از خلقت نباشد، و تو ای پروردگار من خدائی هستی که گرفتاری و بدحالی را برطرف سازی، و بی چاره را جواب دهی آنگاه که تو را بخواند، و می رهایی از اندوه و سختی بزرگ، پس گرفتاری و بدحالی را از ولایت برطرف گردان، و او را خلیفه خود در زمین قرار ده چنانکه برایش ضمانت فرموده ای، خدایا مرا از خصمان آل محمد - علیهم السلام - قرار مده، و مرا از دشمنان آل محمد - علیهم السلام - قرار مده، و مرا از صاحبان کینه و خشم بر آل محمد - علیهم السلام - قرار مده، من پناه می برم به تو از آن، پس پناه ده، و زینهار خواهم از تو پس زینهارم ده، خدایا رحمت فرست بر محمد و خاندان محمد و مرا به وسیله آنان (یا به احترامشان) در دنیا و آخرت نزد خودت رستگار و از مقربان قرار ده، آمین ای پروردگار جهانیان. شرح آنجا که می فرماید: و اقطع عنه مادتهم در نسخ مصباح المتبهجد و در بحار الانوار و نسخه های تصحیح شده مفاتیح الجنان چنین آمده، ولی در چاپ اول جماع الاسبوع و اقطع عنهم با ضمیر جمع نوشته شده است، پس از لحاظ ترجمه و تفسیر جمله سه صورت می توان تصور کرد: [صفحه ۷۳] الف - با ضمیر مفرد بخوانیم: و اقطع عنه مادتهم و (ماده) را به معنای ریشه و آنچه شیئی از آن ترکیب یافته و بدان قائم است، بگیریم، همان گونه که منبع چشمه را ماده نهر می نامند، و چنین معنا کنیم: ریشه و بنیاد گروه دشمن را از امام زمان - علیه السلام - قطع کن، یعنی دشمنان را نابود کن تا وجودشان به کلی از محیط و ساحت مقدسه امام - علیه السلام - دور شود و بریده گردد. ب - با ضمیر مفرد بخوانیم و (عن) را به معنای استعانت بگیریم [۱]، و (ماده) را در همان معنای قبلی به کار ببریم، یا به معنای عده و عده [۲] جنگی تفسیر کنیم، معنا چنین می شود: به دست امام - علیه السلام - ریشه و بنیاد دشمن را بر کن، یا به دست آن حضرت عده و عده دشمن را درهم شکن. ج - با ضمیر جمع بخوانیم: و اقطع عنه مادتهم یعنی خدایا یاری ها و ذخائر جنگی دشمن را از آنان قطع کن، تا بی یار و پشتیبان گردند و از هم بپاشند، چنانکه حضرت سید الساجدین - صلوات الله و سلامه علیه - در دعای خود برای مرزداران اسلام، دشمنان اسلام را چنین نفرین می کند: و اقطع عنهم المدد، و انقص منهم العدد [۳] یعنی یاری و پشتیبانی را از آنها قطع کن، و از تعدادشان بکاه. [صفحه ۷۴] اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعه و فی کل ساعه ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً. تمام شد تسوید این اوراق به دست بنده فقیر قلیل البضاعه، کثیر الاضاعه السید عبدالله الفاطمی (المدعو بفاطمی نیا) ابن العارف بالله العَلَم الحجة الحاج سید اسماعیل الاصفهانی حشره الله تعالی مع اصفیائه، الذی کان متوسلاً الی الله سبحانه بالحجه المنتظر - صلوات الله علیه - طیله حیاتة الشریفه المبارکه، و کان لسان حاله دائماً هذا الیوت: نزلیک حیث ما اتجهت رکابی و ضیفک حیث کنت من البلاد رزقنا الله سبحانه هذه الحاله بمنه و رحمته، و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین المعصومین و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و الشهداء و الصدیقین و سلم تسلیماً کثیراً و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین. عصر روز چهارشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۷۵ مطابق با ۲۱ ذی قعدة الحرام ۱۴۱۶ ه. ق. [صفحه ۷۵] پاورقی [۱] تاج العروس (۳۸۴:۹) ده معنای برای (عن) ذکر کرده که یکی از آنها استعانت است. [۲] لسان العرب (۳۹۸:۳) گفته: و کل ما اعنت به قوما فی حرب او غیره فهو ماده لهم. [۳] صحیفه سجادیه دعاء ۲۷.

اصل دعا

اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجکتک اللهم عرفنی حجکتک فانک ان لم تعرفنی حجکتک ضللت عن دینی اللهم لا تمتنی میته جاهلیه و لا ترغ قلبی بعد از هدیتنی

اللهم فكما هديتني لولايه من فرضت على طاعته من ولايه ولاه امرك بعد رسولك صلواتك عليه و اله حتى واليت ولاه امرك امير المؤمنين على بن ابي طالب و الحسن و الحسين و عليا و محمدا و جعفرا و موسى و عليا و محمدا و عليا و الحسن و الحجه القائم المهدي صلواتك عليهم اجمعين اللهم فثبتني على دينك و استعملني بطاعتك و لين قلبي لولي امرك و عافني مما امتحنت به خلقك و ثبتني على طاعه ولي امرك الذي سترته عن خلقك و باذنك غاب عن بريتك و امرك ينتظر و انت العالم غير المعلم بالوقت الذي فيه صلاح امر وليك في الاذن له باظهار امره و كشف ستره فصبرني على ذلك حتى لا- احب تعجيل ما اخرت و لا تاخير ما عجلت و لا- كشف ما سترت و لا البحث عما كتمت و لا انازعك في تدبيرك و لا اقول لم و [صفحه ۷۶] كيف و ما بال ولي الامر لا يظهر و قد امتلات الارض من الجور و افوض اموري كلها اليك اللهم اني اسئلك ان تريني ولي امرك ظاهرا نافذ الامر مع علمي بان لك السلطان و القدره و البرهان و الحجه و المشيه و الحول و القوه فافعل ذلك بي و بجميع المؤمنين حتى ننظر الى ولي امرك صلواتك عليه ظاهر مقاله واضح الدلاله هاديا من الضلاله شافيا من الجهاله ابرز يا رب مشاهدته و ثبت قواعده و اجعلنا ممن تفر عينه برويته و اقمنا بخدمته و توفنا على ملته و احشرنا في زمرة اللهم اعذه من شر جميع ما خلقت و ذرات و برات و انشات و صورت و احفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و من فوقه و من تحته بحفظك الذي لا- يضع من حفظته به و احفظ فيه رسولك و وصي رسولك عليه و اله السلام اللهم و مد في عمره و زد في اجله و اعنه على ما وليته و استرعيته و زد في كرامتك له فانه الهادي المهدي و القائم المهدي و الطاهر التقى الزكي النقي الرضي المرضي الصابر الشكور المجتهد اللهم و لا تسلبنا اليقين لطول الامد في غيبته و انقطاع خبره عنا و لا- تنسنا ذكره و انتظاره و الايمان به و قوه اليقين في ظهوره و الدعاء له و الصلوه عليه حتى لا- يقنطنا طول غيبته من قيامه و يكون يقينا في ذلك كيقينا في قيام رسولك صلواتك عليه و اله و ما جاء به من وحيك و تزليك ففوق قلوبنا على الايمان به حتى [صفحه ۷۷] تسلك بنا على يديه منهاج الهدى و المحجه العظمى و الطريقه الوسطى و قونا على طاعته و ثبتنا على متابعتة و اجعلنا في حزبه و اعوانه و انصاره و الراضين بفعله و لا تسلبنا ذلك في حياتنا و لا عند وفاتنا حتى نتوفانا و نحن على ذلك لا شاكين و لا ناكثين و لا مرتابين و لا مكذبين اللهم عجل فرجه و ايده بالنصر و انصر ناصريه و اخذل خاذليه و دمدم على من نصب له و كذب به و اظهر به الحق و امت به الجور و استنقذ به عبادك المؤمنين من الذل و انعش به البلاد و اقل به جبابره الكفر و اقصم به روس الضلاله و ذلل به الجبارين و الكافرين و ابر به المنافقين و الناكثين و جميع المخالفين و الملحدين في مشارق الارض و مغاربها و برها و بحرها و سهلها و جبلها حتى لا تدع منهم ديارا و لا تبقى اثارا طهر منهم بلادك و اشف منهم صدور عبادك و جدد به ما امتحى من دينك و اصلح به ما بدل من حكمك و غير من ستنك حتى يعود دينك به و على يديه غصا جديدا صحيحا لا عوج فيه و لا بدعه معه حتى تطفىء بعدله نيران الكافرين فانه عبدك الذي استخلصته لنفسك و ارتضيته لنصر دينك و اصطفيته بعلمك و عصمته من الذنوب و براته من العيوب و اطلعته على الغيوب و انعمت عليه و طهرته من الرجس و نقيته من الدنس اللهم فصل عليه و على آباءه الائمة الطاهرين و على شيعته المنتجبين و بلغهم من امالهم ما [صفحه ۷۸] ياملون و اجعل ذلك منا خالصا من كل شر و شبهه و رياء و سمعه حتى لا نريد به غيرك و لا نطلب به الا وجهك اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا و غيبه امامنا و شده الزمان علينا و وقوع الفتن بنا و تظاهر الاعداء علينا و كثره عدونا و قله عددنا اللهم فافرج ذلك عنا بفتح منك تعجله و نصر منك تعزه و امام عدل تظهره اله الحق امين اللهم انا نسئلك ان تاذن لوليک في اظهار عدلك في عبادك و قتل اعدائك في بلادك حتى لا تدع للجور يا رب دعامة الاقصمتها و لا بقيه الا افنيها و لا قوه الا اوھنتها و لا ركن الا هدمته و لا حدا الا- فلته و لا- سلاحا الا- اكلته و لا رايه الا نكستها و لا شجاعا الا قتلته و لا جيشا الا خذلته و ارمهم يا رب بحجرک الدمع و اضربهم بسيفك القاطع و باسك الذي لا ترده عن القوم المجرمين و عذب اعدائك و اعداء وليک و اعداء رسولک صلواتک عليه و اله بيد وليک و ايدي عبادک المؤمنين اللهم اكف وليک و حجتک في ارضک هول عدوه و كيد من اراده و امكر بمن مكر به و اجعل دائره السوء على من اراد به سوء و اقطع عنه مادتهم و ارب له قلوبهم و زلزل اقدامهم و خذهم جهره و بغته و شدد عليهم

عذابك و اخزهم فى عبادك و العنهم فى بلادك و اسكنهم اسفل نارك و احط بهم اشد عذابك و اصلهم نارا واحش قبور موتاهم نارا و اصلهم حر نارك فانهم اضاعوا الصلوه [صفحه ٧٩] و اتبعوا الشهوات و اضلوا عبادك و اخربوا بلادك اللهم و احى بوليک القرآن و ارنا نوره سرمدا لا ليل فيه و احى به القلوب الميته و اشف به الصدور الوغزه و اجمع به الالهواء المختلفه على الحق و اقم به الحدود المعطله و الاحكام المهمله حتى لا يبقی حق الا ظهر و لا عدل الا زهر و اجعلنا يا رب من اعوانه و مقويه سلطانه و الموتمرين لامره و الراضين بفعله و المسلمين لاحكامه و ممن لا- حاجه به الى التقيه من خلقك و انت يا رب الذى تكشف الضر و تجيب المضطر اذا دعاك و تنجى من الكرب العظيم فاكشف الضر عن وليك و اجعله خليفه فى ارضك كما ضمنت له اللهم لا تجعلنى من خصماء آل محمد عليهم السلام و لا تجعلنى من اعداء آل محمد عليهم السلام و لا تجعلنى من اهل الحنق و الغيظ على آل محمد عليهم السلام فانى اعوذ بك من ذلك فاعذنى و استجير بك فاجرنى اللهم صل على محمد و آل محمد و اجعلنى بهم فائزا عندك فى الدنيا و الاخره و من المقربين امين رب العالمين.